

به مناسبت صدمین سالگرد هشت مارس



تدارک انقلاب کمونیستی بدون مبارزه علیه ستم بر زن ناممکن است! رهائی زن بدون دست یابی به جامعه کمونیستی غیر ممکن است!
صفحه 3

تزهای پیشنهادی :
نوسازی جنبش کمونیستی در ارتباط با مسئله زن
صفحه 6

معرفی کتاب:
3/4 در پشت برچسب
3/4 جنگ جوانان زن کارگاه های عرق ریزان
صفحه 10

استثمار زنان خارجی در کردستان عراق
صفحه 12

هفته محو خشونت علیه زنان یا هفته حمایت از خشونت علیه زنان

گزیده ای از "نبرد زن" ارگان دسته زنان هشت مارچ افغانستان
صفحه 13

زن زدائی از طبقه کارگر!

ماندانا رحیمی - برگرفته از اینترنت

صفحه 15

حجاب، این مظهر اسارت زنان را به آتش بکشید!

صفحه 16

چیان چین

بلند پروازی های انقلابی

یک رهبر کمونیست

صفحه 18

روز زن :

ایدئولوژی ها و جدالها!

صد سال از مبارزه شجاعانه زنان کارگر نساج در شهر نیویورک در آمریکا می گذرد. انترناسیونال دوم به یاد این روز، هشت مارس را روز جهانی زن اعلام کرد. این ابتکار عمل بسرعت در میان زنان و مردان آزادیخواه جهان جا باز کرد و به سمبل مبارزه برای رهائی زن تبدیل شد. مبارزات بی امان میلیونها زن در سراسر جهان برای کسب آزادی و برابری، نقش پیشرو جنبش کمونیستی و در راس آن زنان کمونیست در این مبارزات، هشت مارس را بعنوان روز زن تثبیت کرد. اعلام روز جهانی زن اعلام مبارزه جهانی زنان علیه ستم و استثمار زنان بود. برای اولین بار زنان اعلام کردند مبارزه ای جهانی برای سرنگونی مناسبات طبقاتی مردسالار در پیش رو دارند. هنگامی که احزاب سوسیالیست شرکت کننده در انترناسیونال دوم در سال ۱۹۱۰ به پیشنهاد کلارا زتکین رای مثبت دادند چند دهه از مبارزات زنان برای حق رای، بهبود شرایط کار و حقوق برابر می گذشت. جنبش کمونیستی عزم کرد پرچم رهائی زنان را در دست گیرد و اعلام کند که رهائی زنان بخشی از رهائی طبقه کارگر است؛ طبقه ای که رسالتش رهائی همه ستمدیدگان و کل بشریت است. تثبیت هشت مارس دستاورد بزرگ جنبش کمونیستی بود.

سرکوب سیاسی ایدئولوژیک زنان جایی برای طرح الگوهای زن اسلامی در مبارزات زنان ایران باقی نگذاشته است. بعلاوه کوتاه شدن دست مذهب از کلیه حیطه های زندگی زنان که از مطالبات کلیدی زنان است. پیشاپیش هر نوع الگوی اسلامی را محکوم به شکست کرده است. مبارزات زنان علیه حکومت اسلامی نه تنها منبع مهمی برای تحولات دمکراتیک جامعه است بلکه تأثیرات ایدئولوژیک سیاسی مهمی در جنبشهای منطقه و جهان ایفا می کند. پیشروی این جنبش به معنی تضعیف هر چه بیشتر ایدئولوژی اسلامی است.

در چنین شرایطی نیروهای طبقاتی گوناگون به میدان آمده اند تا نگذارند زنان ایران پیگیرانه و تا به آخر راه مبارزه را ادامه دهند. از امپریالیستهای امریکائی و اروپائی که دنبال اسلام معتدلند و می دانند بدون استفاده از این ایدئولوژی قادر به کنترل و سرکوب مردم بویژه زنان نیستند تا اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی در قالب "نوادیشان دینی" و "ملی - مذهبی" (و حتی برخی نیروهای لیبرال که مدعی سکولاریسم هستند) شدیداً دل نگرانند که مبدا این ایدئولوژی قرون وسطائی کاملاً در هم شکسته شود و "شیرازه" جامعه از هم بپاشد و کسی نتواند انرژی و خشم عظیمی که در زنان فشرده شده را مهار کند.

از همینرو هر یک از این نیروها در حد توان خود تلاش می کنند تا ایدئولوژی اسلامی را از ورشکستگی کامل نجات دهند و زنان عاصی جامعه را قانع کنند که هنوز می توان به اسلام امید بست؛ در لابلای قرآن به دنبال آیه هائی هستند که نشان دهند اصول اسلام با حقوق زن تضاد ندارد؛ می توان اسلام را فمینیزه کرد یا فمینیسم را اسلامیزه کرد؛ می توان همسران آیات عظام را قانع کرد که دل شوهران شان را به رحم آورند و بر سر رنگ حجاب و تعداد ضربات شلاق بر پیکر زنان و اندازه سنگ برای سنگسار به مذاکره نشینند.

بی جهت نیست که دوباره شاهد ظهور روایتیهای باصطلاح نو از زندگی فاطمه زهرا هستیم، یا شاهد تلاشهای مصلحت گران برای همسنگ کردن روز فاطمه و هشت مارس و برخی روزهای دیگر مانند ۲۲ خرداد؛ روزهایی که هر یک بیان اهداف و افقهای متفاوت اند.

این جدالها بر سر روز زن بیان جدالهای بزرگ ایدئولوژیکی است که در جامعه ما جریان دارد. نظم حاکم به غایت کهنه و پوسیده شده و کلیه ارزشهای سیاسی، ایدئولوژیکی و اخلاقی آن زیر سؤال رفته است. در چنین شرایطی توده های مردم به دنبال افق و دورنمای انقلابی و روشنی هستند. نسل جوان زنان (و مردانی) پا به صحنه مبارزه گذاشته اند که در جستجوی ایدئولوژی رهایی بخش هستند. این وضعیت محرک جدالهایی است که حول روز زن فشرده شده است؛ از یکسو روز جهانی هشت مارس که مهر انقلاب و ایدئولوژی کمونیستی را بر خود دارد؛ روز فاطمه که سمبل اسارت زن توسط ایدئولوژی اسلامی است؛ و عده ای که تحت عنوان انتخاب روز ملی و اسلامی زن در کنار روز جهانی هشت مارس می خواهند راهی برای آشتی دادن زنان با نظام حاکم و نظام حاکم با زنان بیابند. اما روز رهائی زن را نمی توان با روز بندگی زن آشتی داد!

برگزاری هشت مارس، روز جهانی زن، باید در دستور کار همه نیروهای انقلابی قرار گیرد. مبارزه برای برگزاری ۸ مارس، یکی از جبهه های نبرد با نظام حاکم است. جنبش کمونیستی نیز باید این روز را بعنوان روز نبرد برای رهایی زنان در دست گیرد و نقش پیشروی خود را در جنبش زنان بازیابد.

3/4

این روز با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و به پشتوانه تولد اولین دولت پرولتری، در سطح جهانی فراگیر شد. اکتبر انقلابی بود که بر سر لوحه اش نگاشته بود، "رهائی زنان بدون کمونیسم قابل تصور نیست، کمونیسم هم بدون رهائی زنان قابل تصور نیست." اگر چه این انقلاب در برآورده کردن اهداف خود موفق نشد و در میانه دهه پنجاه میلادی کاملاً به ضد خود بدل شد اما نقطه عزیمت نوینی در جنبش رهائی زنان بنا نهاد؛ نقطه عزیمتی که در انقلاب سوسیالیستی چین بویژه در دوران انقلاب فرهنگی اوج تازه ای گرفت.

معرفی هشت مارس به زنان ایران با تلاش و فعالیت آگاهگرانه زنان وابسته به حزب کمونیست ایران در دهه ۲۰ میلادی میسر شد.

در دهه های پر فراز و نشیب قرن بیستم که گاه با پیروزی های بزرگ انقلاب سوسیالیستی و گاه با شکستها و عقب گردهای تعیین کننده آن رقم خورد، نقش کمونیستها در ارتباط با جنبش زنان نیز بالا و پائین داشت.

مسئله زنان در انقلاب ایران نقش مهمی در جدال طبقاتی داشت. نیروهای مذهبی حول خمینی حتی قبل از کسب قدرت خصلت ایدئولوژی زن سیتزانه خود را به نمایش گذاشته بودند و درست در آستانه هشت مارس ۱۳۵۷ با طرح حجاب اجباری علیه زنان شمشیر کشیدند. آنان نوید جامعه ای را دادند که سرکوب و فرودستی بیمارگونه زن شاخص اصلی آن بود. اما جنبش کمونیستی ایران نه تنها در جریان انقلاب و سرنگونی شاه به افشای ایدئولوژی زن ستیزانه خمینی و اعوان و انصارش نپرداخت بلکه پس از آن نیز پاسخ درخوری به یورش ارتجاعی حکومت علیه زنان نداد. این امر قبل از هر چیز بیان سیر قهرقرائی سیاسی و ایدئولوژیکی در جنبش کمونیستی بود. نشانه کم بهائی به ایدئولوژی کمونیستی و مقابله نکردن با نفوذ ایده ها و افکار مرد سالارانه در جنبش کمونیستی بود؛ امری که بی ارتباط با گرایشات سازش طبقاتی با قدرت سیاسی جدید نبود. اگر چه بخشهایی از جنبش کمونیستی ایران از این مسئله جمعبندی کرده اند (مشخصاً حزب ما) اما بدون نوسازی کلی مشی جنبش کمونیستی در قبال مسئله زنان، کمونیستها قادر نخواهند شد نقش پیشرو گذشته خود را احیا کنند و فراتر از آن بروند.

xxx

سرکوب های جمهوری اسلامی نتوانست شعله های سرکش زنان را خاموش کند. زنان به مقاومت خود در قبال رژیم اسلامی ادامه دادند. جامعه ما شاهد مقاومتی سرشار از غرور و افتخار از جانب زنان بوده است؛ مقاومتی که از ۸ مارس ۱۳۵۷ آغاز شد و طی سی ساله اخیر به اشکال مختلف ادامه یافت.

جمهوری اسلامی نیز همانند رژیم شاه، در مقابل هشت مارس، روز دیگری را بعنوان روز زن علم کرد. همزمان با کشتار وسیع نیروهای انقلابی و کمونیستی برگزاری هشت مارس نیز ممنوع شد. جمهوری اسلامی با پشتوانه قدرت دولتی و هزینه های تبلیغاتی سنگین تلاش کرد روز تولد فاطمه دختر پیغمبر و همسر علی امام اول شیعیان را به عنوان روز زن به جامعه حقه کند. قرار شد فاطمه زهرا الگوی زن در جامعه ما باشد؛ زنی سربرزیر، مطیع و بنده که تنها هنرش همراهی با پدری بود که زن را ابزار شهوت مرد می دانست یا دفاع از خلافت شوهری که با شمشیرش مخالفین را از وسط دو نیم می کرد و در نهج البلاغه اش زنان را تحقیر می کرد.

جمهوری اسلامی برای تحمیل این الگوی اسلامی نیاز داشت که رسماً به زنان ایران اعلان جنگ دهد. برای سرکوب زنان بودجه دولتی اختصاص دهد. گله های حزب الله را روانه کوی و خیابان کند تا بر روی زنان تیغ کشند و اسید بپاشند. حجاب اجباری نقش کلیدی در این سرکوبها بازی کرد و قوانین ویژه ای برای مجازات زنان تصویب شد.

اما کوشش مرتجعین اسلامی در تحمیل روز تولد فاطمه به عنوان روز زن با شکست روبرو شد. این شکست قبل از هر چیز نشانه ورشکستگی اسلام به عنوان یک ایدئولوژی ارتجاعی و مردسالارانه است. سی سال

برای کاستن از حجم فایل نشریه حقیقت و تسهیل دسترسی به آن در شبکه اینترنت، تغییراتی در صفحه بندی و تعداد صفحات حقیقت صورت گرفته است. با ارائه نظرات، پیشنهادات و راه حل های خود در این زمینه ما را در ارائه کیفیت بهتر نشریه یاری دهید.

تدارک انقلاب کمونیستی بدون مبارزه علیه ستم بر زن ناممکن است!

رهائی زن بدون دست یابی به جامعه کمونیستی غیر ممکن است!

سیاسی (مثلا اداره جامعه) نیز ستمگرانه شد. دستگاهی به نام دولت بوجود آمد که کارش تنظیم این روابط خصمانه و اعمال دیکتاتوری طبقات استثمارگر بر استثمار شوندهگان بود.

در جامعه ی طبقاتی، طبقات دارا با تملک "شرایط کار" (ابزار تولید مانند زمین و آب و کارخانه و غیره) محصول کار دیگران را تصاحب می کنند و توزیع محصول کار نیز بر حسب این موقعیت ها انجام می گیرد. در جامعه ی برده داری تملک "شرایط کار" شامل تملک خود تولید کننده مستقیم (برده) نیز بود. زیرا مهمترین ابزار تولید نیروی بدنی خود انسان بود. در فئودالیسم ابزار تولید اصلی، زمین است و زمینداران با انحصار بر آن کار دهقان را در اختیار می گیرند. در سرمایه داری روابط تولیدی عوض می شود و برای اولین بار کارگر "آزاد" بوجود می آید. سرمایه دار با مالکیت بر ابزار تولید، نیروی کار کارگر را مانند هر کالای دیگر می خرد و آن را در روند تولید تبدیل به سرمایه می کند و ارزش (ثروتی) را که حاصل این روند است در اختیار خود می گیرد. موقعیت اجتماعی پائین کارگر و بی حقوقی سیاسی وی، محرومیت او از تولید فکر و اندیشه، و اجبار او به تغذیه از اندیشه های طبقات مسلط، توسط این روابط استثمار دیکته می شود.

در همه ی این موارد، طبقه ی استثمارگر با استفاده از اهرم مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، کار دیگران را در اختیار خود گرفته و محصول کار آنان را نیز تصاحب می کند. در اینجا تقسیم کاری میان تولید کننده مستقیم و صاحبان ابزار تولید می بینیم که تقسیم کاری اجتماعی اما خصمانه است. طبقه ی تحت استثمار طبقه ی تحت ستم هم هست؛ یعنی بی قدرت است. طبقه ی تحت استثمار و ستم، زیر سلطه ی فرهنگ طبقه قدرتمند نیز هست. و فرهنگ "مشروع"، "قانونی"، "اخلاقی" همان فرهنگ قدرتمندان است. زیر بنای مادی فرهنگ و قدرت را همین روابط اقتصادی (مالکیت، توزیع، تقسیم کار در تولید) تعیین می کند.

از این مقدمه به این سوال می رسیم: مارکس در مورد شالوده های اقتصادی (تقسیم کار اجتماعی) موقعیت فرودست زن نسبت به مرد، چه گفت؟ اقتصاد سیاسی ستم بر زن را چگونه باید تحلیل کرد؟ زیر بنای مادی بی قدرتی زن در سلسله مراتب قدرت، و بی ارجی وی در فرهنگ جامعه چیست؟

ستم بر زن، بازتاب یک رابطه تولیدی استثمارگرانه در جامعه بشری است که نقشی بسیار مرکزی در تجدید حیات جامعه و در شکل دادن به ساختار طبقاتی و سلسله مراتب امتیازات در آن دارد. اما به نسبت اهمیت و جایگاهش، مارکسیسم به آن نپرداخته است. مارکس و انگلس سنگ بنای تحلیل مارکسیستی در باره این موضوع را در اثر بی نظیر خود به نام "ایدئولوژی آلمانی" که در زمره اولین آثار آنان در تبیین شالوده های مادی جامعه بشری است، گذاشتند اما جای تشریح این موضوع در اثر درخشان مارکس، "کاپیتال"، خالی است. در ۱۵۰ سال گذشته نیز جنبش کمونیستی این کمبود را جبران نکرده است.

مارکس، در تبیین ماتریالیستی تاریخ جامعه بشری، رابطه ی میان زن و مرد را اولین تقسیم کار اجتماعی میان انسان ها دانست و گفت همین تقسیم کار، نطفه ی برده شدن زن را در خود داشت و با ظهور نظام طبقاتی زن را برده و رابطه ی میان زن و مرد را خصمانه کرد. این رابطه که با واسطه ی مرد تحقق می یابد، در همه جوامع طبقاتی، در خدمت به تصاحب تولید اجتماعی توسط اقلیتی از طبقات دارا، تولید و بازتولید شده است و امروز نیز یکی از ستون های اصلی تولید و بازتولید جامعه سرمایه داری است.

انگلس در کتاب "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" که بررسی تاریخی پیدایش دولت و خانواده و نشان دادن ارتباط لاینفک هر دو با "مالکیت خصوصی" است، می نویسد: «اولین تقسیم کار بین مرد و زن برای تولید مثل است.» و در همان کتاب می گوید: در نهاد خانواده «مرد بورژواست و زن پرولتر».

چرا زن، جنس نابرابر، موجود فرودست و تابع مرد است؟ چرا زن در زبان و فرهنگ و ادبیات، تحقیر می شود و در مذهب و قانون بر کنترل رفتارهای جنسی و قدرت باروری اش تاکید می شود؟ چرا زن گناه کارترین موجود همه مذاهب است؟ چرا زن با چماق قوانین دولتی، فشار اقتصادی، ضرب و ستم و تهدید به قتل از سوی خانواده مواجه است؟ چرا زن بخاطر رفتارهای جنسی اش "سنگسار" می شود؟ چرا هویت اجتماعی زن محدود به همسری و مادری است؟ چرا در بیشتر جوامع زن بی فرزند تقریباً ارج و منزلتی ندارد؟ چرا زن تحت عنوان ازدواج، میان مردان خرید و فروش می شود؟ چرا بیشترین ترانه ها در وصف عشق میان زن و مرد سروده می شود اما در همه جوامع و در میان همه ی لایه های اجتماعی، رابطه میان زن و مرد اغلب با ناراضی، نفرت متقابل و حتی خشونت همراه است؟ چرا خشونت مردان علیه زنان، بیش از سرطان و جنگ از میان ۱۵ تا ۴۴ ساله تلفات می گیرد؟ چرا در جنگ های ارتجاعی تجاوز به زنان امری عادی است؟ (۱) چرا زنان دو سوم کار جهان را انجام می دهند، صاحب ده درصد درآمد و یک درصد از ابزار تولید هستند؟ (۲) و با این وجود چرا پرولتاریا هنوز "مرد" انگاشته می شود؟

همه این سوال ها در واقع یک سوال است: شالوده های مادی ستم بر زن چیست؟ مقوله ستم برزن در سطح فرهنگ و سنت، بسیار بررسی شده است. باید به ورای آن رفت. زیرا، فرهنگ و مذهب و آداب بیان روابط تولیدی مادی جامعه اند و در واقع توسط آن تولید می شوند. ما بطور روزمره این واقعیت را به چشم می بینیم و تجربه می کنیم که سلسله مراتب قدرت مرد-زن در همه لایه های اجتماعی، در جوامع عقب مانده و سرمایه داری پیشرفته، با اشکال متنوع موجود است. ساختار سیاسی و ایدئولوژیک حاکم بر جوامع و جهان، این موازنه قدرت را تولید و بازتولید می کند و به افراد (جدا از تمایلات شخصی شان) جایگاهشان را دیکته می کند. شالوده ی مادی این وضع چیست؟ سوال این است:

اقتصاد سیاسی ستم بر زن چیست؟

تفاوت مارکسیسم با تمام تئوری های اجتماعی ماقبل آن در این است که برای اولین بار، تاریخ جامعه را بطور ماتریالیستی یعنی بر پایه شالوده های تولید مادی آن تبیین کرد. مارکس تحلیل کرد که انسان ها (بر خلاف حیوانات) برای بقا و تولید زندگی مادی خویش، مجبورند وارد همکاری و مرادوی تولیدی شوند. او این همکاری را تقسیم کار اجتماعی و این روابط را که اساس ساختار اجتماعی بشر را تشکیل می دهند، روابط تولیدی خواند. مارکس ثابت کرد که تمام تمایزات طبقاتی، تمایزات اجتماعی، و تمام روبنای سیاسی و فرهنگی، برخاسته از شالوده های اقتصادی جامعه اند. او نشان داد که کلید فهم ساختار اجتماعی ما در فهم شالوده های اقتصادی جامعه است. اما منظور او از "اقتصاد" نه تولید اقتصادی به معنای متداول بلکه به معنای خصلت روابطی است که انسان ها در تولید و بازتولید نیازهای مادی خود، با یکدیگر برقرار می کنند: به معنای "تقسیم کار اجتماعی". بهمین دلیل او نه از اقتصاد بلکه از "اقتصاد سیاسی" صحبت می کند. مالکیت، توزیع ثروت، جایگاه هر کس در انجام کار، بیان مشخص تر مقوله "تقسیم کار اجتماعی" می باشند. در اعصار مختلف به نسبت اینکه نیروهای تولیدی انسان (یعنی دانش و مهارت او در تولید نیازهای مادی) در چه سطحی از پیشرفتگی است، این روابط تولیدی یا همکاری و تقسیم کار میان انسان ها، اشکال متفاوتی بخود می گیرند. در دوران اولیه، میان افراد جامعه تمایزی چون تمایز میان دارا و ندار؛ مدیر و کارکن؛ متفکر و تولید کننده وجود نداشت. اما در مرحله ای از تکامل جامعه، چنین تمایزاتی بوجود آمد و جامعه به طبقات تقسیم شد. با طبقاتی شدن جامعه، همکاری تولیدی میان انسان ها تبدیل به روابط تولیدی استثمارگرانه شد. یعنی عده ای کار عده ای دیگر و محصول کارشان را در اختیار گرفتند. در نتیجه روابط در عرصه ی

بین خواهد رفت. این واقعیت بزرگ اجتماعی تقریباً جایی در تحلیل های "طبقاتی" چپ ندارد. هنگامی که می خواهند زن را تحلیل طبقاتی کنند او را به "زن کارگر" و "زن دهقان" و "زن بورژوا" تفکیک می کنند. البته زنان به طبقات اقتصادی مختلف تفکیک می شوند اما علاوه بر این، یک رابطه تولیدی و رابطه ی قدرت دیگر هم در جامعه است به نام رابطه ی جنسیتی که نقش تعیین کننده ای در تولید و بازتولید طبقات دارد و مبارزه علیه این روابط جنسیتی استثمارگرانه و ستمگرانه بخش مهمی از مبارزه برای برانداختن جامعه طبقاتی است. مبارزه علیه ستم بر زن یکی از جبهه های مهم نبرد طبقاتی است! در تحلیل چپ از ساخت اقتصادی-اجتماعی نیز "مساله زن" بندرت جایی داشته است. (در جنبش کمونیستی ایران یک استثنا حزب ماست).

یکی از پی آمدهای ضعف جنبش کمونیستی در زمینه تحلیل از روابط جنسیتی و جایگاه آن در ساختار نظام سرمایه داری آن است که تحلیل ماتریالیست تاریخی مارکس و انگلس جای خود را به تحلیل های جامعه شناسانه داده است. در این میان، برخی از پژوهش گران فمینیست مارکسیست به پژوهش های فمینیستی در حوزه فرهنگ و قدرت (که به سهم خود بسیار مهم اند) اکتفا نکرده و تحقیقات و تحلیل های مهمی در مورد رابطه ی فرودستی زن با مالکیت و تولید ثروت در جامعه سرمایه داری تولید کرده اند که باید بدقت مطالعه شده و نقادانه در بدنه ی دانش کمونیستی مان ادغام شوند. جنبش کمونیستی باید درک های خود را در این زمینه تصحیح کرده و تکامل دهد. ما در درجه اول باید به تحلیل های ماتریالیست تاریخی مارکس و انگلس از ریشه های ستم بر زن اتکاء کنیم و نه به تحلیل های جامعه شناسانه و افزون بر آن، تئوری های مارکس و انگلس را نیز تکامل دهیم.

در میان بسیاری از کمونیستهای ایران (و جهان) این درک غالب است که چون "زن" بعنوان "زن" رابطه ای با تولید ندارد بنابراین ستم بر او را نیز نمی توان در حوزه طبقاتی بررسی کرد؛ زن استثمار نمی شود بلکه به او فقط ستم می شود! اما کند و کاو در واقعیات جهان امروز نشان می دهد که زن تولید می کند، دارای مالکیت نیست و این تولید در چارچوب روابط استثمارگرانه انجام می شود (۶) تولید مثل زن و کار وی در خانه برای تامین خانواده، کار است. این کار، استثمارگرانه و در خدمت انباشت ثروت در جامعه سرمایه داری است اما اینکه آیا این استثمار در چارچوب روابط تولیدی سرمایه داری صورت می گیرد یا ماقبل سرمایه داری، موضوع بحث و پژوهش های بیشتر است.

این واقعیت که زنان طبقه بورژوا نیز دارای مالکیت بر ابزار تولید هستند و خود استثمارگر می باشند، تغییری در جایگاه نهاد ستم بر زن در انباشت سرمایه و تولید کل نظام اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری نمی دهد. در واقع استثنائی است که قاعده را تحکیم می کند. این زنان نیز منافع طبقاتی خود را در تحکیم روابط جنسیتی مردسالاری می بینند. تا آنجا که به خود این زنان استثمارگر باز می گردد آنان کیفیتاً کمتر از زنان زیر بار روابط جنسیتی زن-مرد هستند.

تولید سرمایه داری، تولید کالائی گسترده است. سرمایه داری، بخش بزرگی از تولیدات اجتماعی را به مدار تولید کالائی کشیده است مگر تولید مثل و کار زن در خانه را! این تولید، تولید برای مصرف مستقیم است و مابه ازای "ساعت کار اجتماعاً لازم" که ارزش پولی را تعیین می کند، ندارد. در جامعه ای که پول تعیین کننده ی ارزش است، کار زن ارزش ندارد زیرا برای مصرف است و نه مبادله. در جامعه سرمایه داری کسی که کار بی ارزش می کند (یعنی کاری که قابل تبدیل به ارزش مبادله نیست) ارزش ندارد. این است رابطه میان کار زن و فرودستی اجتماعی او. زنان بالغ ۵۲ درصد جمعیت جهان را تشکیل می دهند اما ۷۵ درصد کار مربوط به تامین خدماتی کل جمعیت جهان را انجام می دهند. (۵)

اینکه تولید مثل و کار زن در خانه (بزرگ کردن کودک، تعلیم و تربیت کودک، پخت و پز و بهداشت، تنظیم اقتصاد خانواده، حل بحران های خانوادگی، تنظیم روابط درون خانواده و صدها خرده ریز دیگر) خصلت کالائی ندارد و بخشی از تولید کالائی جامعه سرمایه داری نیست به معنای آن نیست که ربطی به انباشت سرمایه داری ندارد. بالعکس، جایگاه بسیار مهمی در انباشت سرمایه داری در مقیاس جهانی دارد. وقت نامحدود و کار پرداخت نشده ی زنان یکی از داده های مهم در تنظیم سیاست های کلان اقتصادی توسط مراکز اقتصادی بین المللی است. مشخصاً، در سیاست های "نئولیبرالی" از بین بردن خدمات

مارکس و انگلس در کتاب "ایدئولوژی آلمانی" روابط عمده یا جوانب اساسی فعالیت اجتماعی را اینطور نام می برند: تولید ابزار معیشت، تولید نیازهای جدید، تولید انسان (خانواده). آنها در ادامه می گویند: «این سه جنبه از فعالیت اجتماعی را البته نباید به صورت سه مرحله جدا از هم در نظر گرفت، بلکه آنها سه جنبه ... سه "لحظه" هستند که از زمان پیدایش تاریخ و اولین انسان، وجود داشته اند و هنوز در تاریخ امروز خود را تحمیل می کنند.» (۴)

و ادامه می دهند: «تولید زندگی؛ هم تولید زندگی خود در جریان کار و هم تولید زندگی تازه در جریان زائیدن؛ اکنون به نظر یک رابطه ی دو گانه به نظر می آید: از یک طرف، به مثابه رابطه ای طبیعی و از سوی دیگر یک رابطه اجتماعی - اجتماعی به این معنا که مستلزم تعاون چند فرد است؛ فارغ از این که تحت چه شرایطی، چگونه و برای چه. از اینجا نتیجه می شود که یک شیوه تولیدی مشخص، یا مرحله صنعتی مشخص، همیشه با شیوه ی تعاون مشخصی یا مرحله ی اجتماعی مشخصی، همراه است و این "شیوه ی تعاون" خود یک نیروی مولده است. فزون تر، مجموعه نیروهای تولیدی ای که در دسترس انسان است شرایط جامعه را تعیین می کند. پس، "تاریخ بشر" همواره باید در ارتباط با تاریخ صنعت و مبادله بررسی شود.» (همانجا- ص ۴۹)

مارکس و انگلس، توضیح می دهند تقسیم کار اجتماعی میان انسان ها که در ابتدا صرفاً مبتنی است بر تقسیم کار جنسی میان زن و مرد و تقسیم کار برحسب قدرت بدنی، نیازها، تصادف و غیره؛ با رشد نیروهای تولیدی پیچیده تر شد و بالاخره تقسیم کار میان کاریدی و فکری ظهور کرد. در پی آمد تقسیم کار اجتماعی، انسان ها نیز تقسیم شدند: یک عده کار مادی و دیگران کار فکری می کنند؛ یک عده کار می کنند و دیگران از آن لذت می برند؛ یک عده تولید می کنند و دیگرانی که مصرف می کنند. در ادامه توضیح می دهند، «تقسیم کار؛ که تمام این تضادها در آن نهفته است و به نوبه ی خود بر اساس تقسیم کار طبیعی در خانواده و تقسیم جامعه به خانواده های ضد هم قرار دارد، همزمان به معنای توزیع است؛ در واقع توزیع نابرابر (کیفی و کمی) کار و محصولات آن و نتیجتاً مالکیت که اولین شکل آن، هسته ی آن، در خانواده است؛ جایی که همسر و فرزندان برده های شوهرند. بردگی نهفته در خانواده، که هنوز در شکل خام است، اولین شکل مالکیت است؛ اما حتا در همین مرحله، کاملاً منطبق است بر تعریف اقتصاد دانان مدرن که مالکیت را قدرت بکار گیری نیروی کار دیگری می خوانند. در واقع، تقسیم کار و مالکیت خصوصی واژه های مشابه هستند: هر دو به یک چیز اشاره دارند؛ یکی با رجوع به خود فعالیت و دیگری با رجوع به محصول آن فعالیت.» (همانجا- ص ۵۲)

این تحلیل درخشان ماتریالیستی مارکسیستی، پایه های تئوریک فهم از موقعیت فرودستی زن در جوامع طبقاتی است. شالوده ی مادی فرودستی زن، تقسیم کار اجتماعی است که در ابتدا "بطور طبیعی" و "خودبخودی" به او تحمیل شد و نطفه بردگی او را تا به امروز حمل می کند. (۳) زن، هم ابزار تولید است (برای تولید انسان کارکن) و هم نیروی کار است. در جامعه ی طبقاتی زن به "شرایط تولید" (مانند زمین) فروکاسته شده است که باید تصاحب و بهره کشی شود. اما این ابزار کار بر خلاف زمین و کارخانه، هوشمند است! اینجاست نطفه تخاصم انفجاری میان زن و کل روابط تولیدی حاکم و همچنین میان زن و مرد.

بردگی در خانواده، اولین فرم مالکیت و تصاحب و اداره نیروی کار دیگری بود. تثبیت خانواده تک همسری شرایطی بود برای اینکه مرد بر نیروی کار زن و فرزندان سلطه داشته باشد. در تاریخ، این اولین عمل به انقیاد کشیدن کار دیگری برای انباشت ثروت بود. خانواده پدرسالار در سر فصل جامعه طبقاتی قرار دارد. خانواده پدرسالار در بطن تغییرات انقلابی جامعه از برده داری به فئودالیسم و سپس سرمایه داری تغییرات زیادی را از سر گذرانده است اما در اساس آن تغییر حاصل نشده است. تولید مثل توسط زن سرچشمه ی اصلی تامین نیروی کارکن برای جهان سرمایه داری است و کار زن بعنوان مادر و همسر هنوز منبع اصلی تامین خدمات برای نگه داری نیروی کارکن است.

تحلیل های متداول ولی نادرست یا ناقص

جنبش چپ ایران و جهان در تحلیل از ریشه های ستم بر زن معمولاً فراتر از فروکاستن آن به یکی از آثار جانبی رابطه ی استثمارگری میان کارگر و سرمایه دار نمی رود. آن را معضلی می بینند که با از میان رفتن استثمار کار مزدی از

است. نظام سرمایه داری مرد را در موقعیت ممتاز نسبت به زن قرار می دهد. علاوه بر "سرمایه" در کل، مردان کارکن (اعم از کارگر و خرده بورژوا و دهقان) نیز از کار رایگان زن بهره می برند. بدون برسمیت شناختن این حقیقت نمی توان زحمتکشان جامعه و جهان را متحد کرده و علیه این نظام که چنین ساختار اجتماعی بیمارگونه ای بر پا کرده است پیروزمندانه و با قدرت تاخت.

اینکه، زنان نیز به طبقات مختلف مانند بورژوازی و کارگر و دهقان تقسیم می شوند، در کلیت این مسئله که اکثر زنان جهان به این طرز چند لایه و چند گونه تحت استثمار و ستم قرار می گیرند، تغییری نمی دهد. واضح است که زنان طبقه بورژوا کار خانگی نمی کنند یا مسئولیت بزرگی در آن ندارند. بلکه زنان و مردان دیگر را برای انجام تولیدات خانگی بهره کشی می کنند. اما مسئله مهمتر آنست که آنان به مثابه طبقه بورژوا از ستم بر زن و فرودستی زن حمایت می کنند. حمایت آگاهانه زنان طبقه حاکمه جمهوری اسلامی از قوانین مردسالارانه ی اسلام یک حرکت و موضع گیری طبقاتی است.

زن در بازار کار

گسترش سرمایه داری، مرتباً اقشار بیشتری از تولید کنندگان جهان را از سیطره تولید ماقبل سرمایه داری بیرون کشیده و در درون مدارهای تولیدی خود ادغام می کند. با هر چرخش آن میلیون ها دهقان از روستاها کنده شده و به شهرها سرازیر می شوند. این شامل زنان نیز می شود. از دهه ۱۹۸۰ میلادی به اینطرف در کشورهای جهان سوم ده ها میلیون زن دهقان تبدیل به پرولترهای کارگاه های تولیدی شده اند. اما این شغل سوم آنان است. برخی از تحلیل گران مارکسیست-فمینیست معتقدند شغل های اول و دوم این زنان (تولید مثل و کار خانگی) هنوز در چارچوب همان روابط ماقبل سرمایه داری جریان دارد. این زنان در شرایطی وارد بازار کار سرمایه داری می شوند که ساختارهای اقتصادی نسبت به آنان بشدت تبعیض آمیزند. و فرهنگ حاکم بر جوامع بشدت زن ستیز است. آزار و اذیت جنسی زنان در محیط کار فراگیر است. شرایط کاملاً آماده است تا به هر درجه از استثمار تن دهند. زنان خاورمیانه و آفریقای شمالی بطور متوسط ۲۸ درصد مردان حقوق می گیرند (گزارش ۲۰۰۷ یونسف). علت تمایز فاحش در دستمزدها آنست که دستمزدی برماتب پائین تر از حداقل حقوق دریافت می کنند و اغلب در مشاغل سطح پائین استخدام می شوند. اکثر ساعات زندگی زنان را کار خانه (بیگاری) پر می کند؛ در نتیجه زمان کمتری برای کار خارج از خانه دارند. حتی زمانی که خارج از خانه کار می کنند کنترل کمی بر درآمد خود دارند. همه این عوامل باعث می شود که زنان شاغل نتوانند سرمایه لازم را برای بیرون آمدن از فقر و یا مالکیت انباشت کنند. بعلاوه تبعیض های قانونی در زمینه مالکیت و وراثت نیز موقعیت "بی چیز" زنان را تضمین می کند. زنان ۷۵ تا ۹۰ درصد دانه های خوراکی جهان و نیمی از کل مواد غذایی را کشت می کنند اما فقیرترین اقشار می باشند. "فقر زنانه شده است". (۱)

می بینیم که زن، یک دسته بندی خاص و بسیار مهم از پرولتاریاست که چند لایه و چند گونه استثمار می شود.

نوسازی جنبش کمونیستی

حزب ما دو سال است بر ضرورت نوسازی جنبش کمونیستی ایران و جهان تاکید کرده و گفته است بخش مهمی از این نوسازی باید نوسازی تفکر خود در مورد مسئله ستم بر زن و نوسازی پراتیک خود در این زمینه باشد. از زمان نگارش مانیفست کمونیست تا کنون ۱۶۰ سال می گذرد. به جرات می توان گفت درک کمونیستها از این موضوع به ورای آنچه مارکس و انگلس در کتاب ایدئولوژی آلمانی و کتاب "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" گفته اند نرفته و حتی در آن حد هم تبدیل به آگاهی رهبران و اعضای احزاب و سازمان های کمونیست نشده است. ما در دوره ای قرار داریم که شورش و طغیان زنان علیه ستم، جهانی و عمیق تر می شود و از سطوح نازل "تظلم خواهی" به سطح انقلابی و جسارت در پیشقراولی تغییرات اجتماعی بزرگ می رسد. روشن است که بخش اعظم قدرت انفجاری موج نوین انقلابات سوسیالیستی را طغیان های زنان علیه ستم تامین خواهد کرد. دانش و شعورمان را باید تکامل دهیم و همزمان از آن برای راه انداختن یک جنبش انقلابی انترناسیونالیستی زنان در جهان بهره گیریم. این یکی از عرصه های کلیدی مبارزه طبقاتی است که جنبش کمونیستی هم می تواند فکر خود را نوسازی کند و هم عمل خود را. و هم می

اجتماعی کاملاً با فرض وقت نامحدود (۲۴ ساعته) و کار زن در خانه پیش برده می شود. همان سیاست ریزان "تئولبرال" بر روی استفاده از کار ارزان زن در بیرون از خانه نیز برنامه ریزی می کنند. سرمایه داری گرایش به آن دارد که زنان را به بازار کار (کار پرداخت شده) نیز بکشد و آنان را سه شغله کند (تولید مثل، کار خانه، کار بیرون). سرمایه از یک طرف برای "بالا بردن کارآئی بازار" به تشدید کار زن در خانه روی می آورد و از سوی دیگر، او را بدرون بازار کار نیز می کشد. این موقعیت، زن را تبدیل به نوع مخصوصی از کارگر کرده است که تحت استثمار چندلایه و چند گونه است. هر چند سرمایه داری گرایش به مدرنیزه کردن روابط خانوادگی دارد اما همزمان باید تولید مثل زن و کار پرداخت نشده ی او را کنترل کند. در زمینه روبنای فرهنگی نیز مراکز قدرت آگاهانه به تحکیم روابط مردسالاری می پردازند و گسترش مذهب بخشی از این "جهاد" علیه زن است. انباشت سرمایه داری در سطح جهان نه فقط بر روی استثمار کارگر بلکه روی کار پرداخت نشده (بیگاری) استوار است. آمار اخیر نشان می دهد که سالانه قریب به ده تریلیون دلار ارزش از طریق کار پرداخت نشده ایجاد می شود. سرمایه داری و استفاده از روابط تولیدی ماقبل سرمایه داری مانع الجمع نیستند. برخی از پژوهش گران فمینیست -مارکسیست نقش کار پرداخت نشده ی زن در انباشت سرمایه را به "انباشت اولیه" سرمایه داری تشبیه می کنند؛ نوع انباشتی که قرار بود مختص طلوع سرمایه داری باشد اما تا کنون به قوت خود باقی است. (۷)

ناگفته پیداست بسیاری از کارهای خدماتی خانگی از طریق لوله کشی آب و برق رسانی، گسترش رستوران ها، غذاهای آماده، خدمات بهداشتی و آموزشی وارد مدار تولید کالائی شده اند. اما حتی در کشورهای صنعتی پیشرفته، این حد از کالائی شدن بخش کوچکی از کار خانگی را در بر میگرد. در بخش های بزرگی از کشورهای جهان سوم هنوز حمل روزانه آب و جمع آوری هیزم بر دوش زنان است. عده ای نیز معتقدند، با مبارزه برای دستمزد برای کار خانگی، بار استثمار زن کاهش می یابد. اما باید گفت، یکم، گرایش به مافوق استثمار در سرمایه داری گرایش بسیار قدرتمندی است که مانع از کالائی شدن کار خانگی و نیروی کار زن در تولیدات خانگی می شود. دوم، مزد برای کار خانگی اولین بار در شکل مطالبه ی "مزد خانوادگی" از سوی کارگران مرد در قرن ۱۹ طرح شد تا زنان خانه نشین شده و به پرورش نسل جدید کارگران مشغول شوند. این خواست از سوی سرمایه داری پذیرفته شد و بنوبه ی خود روابط مردسالارانه را در خانواده ی کارگر تحکیم کرد. سوم، کالائی شدن کار خانگی از طریق روندی دیگری انجام می شود که هم اکنون نیز جریان دارد: بیرون آمدن زن از خانه و درگیر شدن در مشاغلی که این خدمات را ارائه می دهند (آشپزخانه های عمومی، مهد کودک ها، بیمارستان ها و غیره). نیاز به توضیح و افشاگری نیست که این روند نیز مشکل بیگاری زنان را حل نکرده و صرفاً موجب دو شغله شدن زنان شده است. چهارم، حتی اگر سرمایه داری ارزش خدمات خانگی را محاسبه کرده و به زن پرداخت کند، تولید مثل را چگونه کالائی خواهد کرد؟ اگر تولید مثل نیز مانند پوشاک قابل کالائی کردن بود، سرمایه داری تا کنون اینکار را کرده بود. بدن زن تنها "ابزار تولیدی" است که قابل مکانیزه کردن و تولید انبوه نیست! همین مسئله به خشونت و بیرحمی و حساب گری بی حد و اندازه سرمایه داری در مورد کنترل باروری زن پا داده است. پژوهش گران فمینیست تاریخ ۴ قرن سرمایه داری را در این زمینه تا حد زیادی مستند کرده اند؛ از "شکار جادوگران" در قرن ۱۶ بجرم "بی ناموسی" (که در واقع شکار زنان ماما و پزشک بود) تا قوانین ضد سقط جنین در قرن ۲۱، همه با هدف کنترل بدن زن و کار تولید مثل او بوده است. خشونتی که علیه این تولید کننده اعمال می شود بیرحمانه و فراگیر است زیرا طبقه استثمارگر ابزار تولید این تولید کننده را نمی تواند از کار او جدا کند و باید یکجا ابزار تولید و کار را تصاحب و بهره کشی کند. اما این ابزار تولید، ابزار تولید هوشمند است و نه یک قطعه ماشین. عمق خصمانه بودن این روابط اجتماعی را از همین جا می توان درک کرد.

سرمایه داری از بدو ظهور، طبقه کارگر را به لایه های گوناگون تفکیک کرده و با قرار دادن منافع هر لایه در مقابل لایه ای دیگر، روند استثمار را پیش برده است. بسیاری این واقعیت را تا آنجا که مربوط به کارگران درون رشته های تولیدی یا کارخانه است می بینند اما بزرگترین لایه بندی و انشعاب در طبقه کارکن را که شکاف و انشعاب میان زن و مرد است نمی بینند. این کور جنسی در میان چپ ایران بخصوص چپی که خود را "کارگری" می خواند بیماری مهمی

دادگاه بین المللی عدالت برای اولین بار تجاوز به زنان را جنایت علیه بشریت خواند. البته تجاوز به زنان از طرف ارتش شوروی هنگام اشغال افغانستان و تجاوز به زنان توسط جنگ سالاران اسلامی افغانستان در مناطق قومی یکدیگر، تجاوز گسترده به زنان در جنگ رواندا، چنین عکس العملی را برنمیگذخت.

۲- مسائل جهانی و فرهنگ سرمایه داری نوشته ریچارد رابینز - ص ۳۵۴

Richard Robbins - Global Problems and the Culture of Capitalism - 1999 p. 345

www.globalissues.org/HumanRights/WomensRights.asp?p=1

۳- در جامعه برده داری، تقسیم کار اجتماعی به این شکل بود که برده دار، محصول کار برده را از طریق تملک شخص وی تصاحب می کرد. یعنی صاحب شخص برده بود. این روابط مالکیت که با قهر آشکار تحمیل می شد، برده دار را در موقعیت تصاحب محصول کار برده قرار می داد. رابطه تولیدی میان تولید کننده مستقیم و تصاحب کننده در جامعه سرمایه داری تبدیل به مبادله کالائی "آزاد" میان کارگر و سرمایه داری شد؛ به این شکل که کارگر که فاقد هر گونه مالکیت بر ابزار تولید است مجبور است نیروی کار (ظرفیت کاری بدنی و دماغی) خود را به سرمایه دار که مالک ابزار تولید است، در ازای دریافت مزد، بفروشد و در این فاصله هیچ حقی بر روی اینکه نیروی کارش چگونه استفاده می شود و محصول کارش چه می شود ندارد.

۴- ایدئولوژی آلمانی - ص ۴۸ - انگلیسی - انتشارات پرموتوس - نیویورک - ۱۹۹۸

۵- کار خانگی در سرمایه داری و کار پرداخت نشده ی مادران. نوشته ی سیندی هیروندل ۲۰۰۴

House Work Under Capitalism and Unpaid Labor of Mothers. By Cindy

L'Hirondell - 2004

۶- در اینجا منظور هر نوع "مالکیتی" نیست. بلکه مالکیت بر وسائل تولید است که کار فقط در ترکیب با آن می تواند تولید کند.

۷- مارکس در کتاب کاپیتال نشان می دهد که مرحله ابتدائی سرمایه داری وابسته به فرآیندی به نام "انباشت اولیه" بود. " انباشت اولیه" بوجود آوردن یک جمعیت عظیم بی چیز از طریق سلب مالکیت ها، تصرف خصوصی زمین ها و منابع عمومی، و سیاست های دولتی بود؛ جمعیتی که چیزی برای فروش نداشت جز خودش را (به صورت فروش نیروی کار در ازای مزد). بخش مهمی از "انباشت اولیه" فرآیند فتوحات ماورای بحار و غصب زمین های حاصلخیز مستعمرات، برده کردن اهالی بومی و تجارت برده بود. مارکس می گوید: «کشف طلا و نقره در آمریکا، نابودی، برده کردن مردمان بومی و دفن آنان در معادن، آغاز فتح و غارت هند شرقی، تبدیل آفریقا به قرقگاه شکار تجاری سیاهپوستان، طلوع سیمگون عصر تولید سرمایه داری بود.» و تاکید می کند اینها لحظات تعیین کننده انباشت اولیه بودند. تحلیل گران اقتصادی چپ مانند دیوید هاروی هنگام بررسی دینامیس انباشت در مرحله گلوبالیزاسیون سرمایه داری خاطرنشان می کنند که روند انباشت از طریق سلب مالکیت کماکان یک بخش مهم از روند انباشت سرمایه داری جهانی است. برخی پژوهشگران مارکسیست فمینیست کارزارهای ضد زن در طلوع سرمایه داری برای تثبیت فرآیند تولید مثل و تجاوز به زنان برده در ماورای بحار برای تکثیر انسان کارکن، و بالاخره ترند فوق استثمار زن تحت عنوان "جنس ضعیف" و تصاحب بخش رایگان کار زن در خانواده توسط سرمایه داری را به "انباشت اولیه" مانند می کنند. آنان معتقدند این شکاف میان زن و مرد کارکرد بسیار مهمی در انباشت اولیه داشت و کماکان جای مهمی در انباشت سرمایه داری دارد و افزون بر آن سرمایه داری شکاف مهمی را در طبقه کارگر انداخته است.

تواند ایدئولوژی و برنامه کمونیستی را تبدیل به یک نیروی مادی قدرتمند کند. شعار مارکس، "پرولتاریا چیزی برای از دست دادن ندارد جز زنجیرهایش اما جهانی برای فتح دارد" در مورد این بخش از پرولتاریای جهان به گونه ای ژرف مصداق دارد. در جامعه طبقاتی همواره کسانی قدرت دارند که صاحب ابزار تولیدند و شرایط تولید را کنترل می کنند. زن خودش بخشی از "شرایط تولید" است؛ زن هم بعنوان نیروی کار استثمار می شود و هم شبیه برده ی جامعه برده داری بعنوان ابزار تولید. این بخش از پرولتاریا، بزرگترین نیروی کار جهان است که بطور چند لایه و چندگانه استثمار می شود و به نسبت این استثمار بر او ستم چند لایه وارد می شود. او بی قدرت ترین و بی حقوق ترین بخش پرولتاریاست و بیش از هر قشر دیگر پرولتاریا بیرون رانده از حوزه جامعه است - حتا از احزاب چپ و اتحادیه های کارگری! بنابراین، بی دلیل نیست که تئوری کمونیستی باید با شکافتن عمیق ترین و درونی ترین لایه های چرائی وضعیت زن، خود عمیق تر و نوتر شده و شایسته هدایت انقلابی شود که واقعا شیوه سازمان اجتماعی گذشته را بطور رادیکال عوض می کند و نه اینکه آن را در سطحی دیگر بازسازی می کند.

تحلیل ماتریالیستی - طبقاتی از ستم بر زن، مفاهیم مهمی برای گسترش و تکامل مبارزه طبقاتی برای سرنگونی نظام سرمایه داری در جهان بطور کلی و تک تک کشورهای جهان دارد. تعمیق و تکامل درک مارکسیستی از این مسئله مطمئنا درکهای مسلط در جنبش کمونیستی در مورد مبارزه طبقاتی، طبقه، سازماندهی نیروهای انقلاب و جنبش های اجتماعی را دگرگون خواهد کرد. همچنین، تأثیرات مهمی بر روی درک از شرایط رهائی زنان و در پی آن بر روی جنبش های زنان خواهد داشت. جنبش زنانی که در مورد ریشه کن کردن ستم بر زن پیگیر باشد به یقین در خواهد یافت که شرط رهائی زنان سرنگونی کلیت نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با جامعه ی کمونیستی است؛ جامعه ای که در آن تقسیم کار و مبادله کار میان انسان ها چه در شکل کالائی-مزدی و چه در شکل غیر کالائی و "غیر مزدی" آن رخت بر بسته و انسان ها بطور داوطلبانه وارد تعاون برای بازتولید زندگی مادی شان می شوند. و دانش بشر آنچنان رشد کرده که دیگر بدن زن ابزاری برای تولید نسل های دیگر نیست. بله، تولید مثل از این طریق همراه با روابط اجتماعی ستمگرانه به موزه تاریخ سپرده خواهد شد. 3/4

یادداشت ها

۱= در آستانه ی قرن ۲۱، درجنگ کوسوو، تجاوز طولانی مدت به زنان برای اطمینان حاصل کردن از باردار شدنشان، یکی از حربه های ارتش صرب با نیت اعلام شده ی "آلوده کردن نژاد کوسوئی" بود. این ماجرا که در قلب اروپای متمدن رخ می داد آنقدر رسوا ئی به بار آورد که

ترهای پیشنهادی

نوسازی جنبش کمونیستی در ارتباط با مسئله زن

ضروری اند. بدون اینکار، تئوری های انقلابی ما سرزندگی و بالندگی خود را از کف می دهد؛ و بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی ممکن نیست.

روابط جنسیتی (فرودستی زن نسبت به مرد در ساختار جامعه) یکی از آن عرصه هاست که جنبش کمونیستی باید درک و تئوری های خود را تکامل دهد و در پرتو آن مشی و پراتیک خود را در ارتباط با جنبش رهائی زنان تصحیح کند. در غیر اینصورت، جنبش ما از انرژی انقلابی یک نیروی اجتماعی مهم محروم می ماند و بدتر از آن خصلت انقلابی اش را نیز از دست می دهد.

جنبش کمونیستی همواره رادیکالترین نیروهای جامعه را به میدان آورده و جذب کرده است. امروز نیز می تواند در ارتباط با جنبش رهائی زنان رادیکالترین نیروها را جذب جنبش کمونیستی کند. اما بشرطی که خود از محافظه کاری و عقب ماندگی در این زمینه رها شود.

حزب ما در دوران بازسازی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) (متعاقب ضربات سالهای ۶۱ تا ۶۴) به مسئله زنان در تئوری و پراتیک توجه جدی کرد. از خطاهای گذشته و درکهای نادرست در این زمینه جمع بندی کرد و درک پیشرفته ای نسبت به مسئله زنان پیش گذاشت که در جزوه "پرولتاریای آگاه و

نوسازی جنبش کمونیستی ضرورت زمانه است. برای این نوسازی، تکامل تئوری های کمونیستی لازم است.

مدتهاست که موج قبلی انقلاب پرولتری به پایان رسیده و جهان در آستانه ظهور موج نوینی است. کیفیت موج جدید و دستیابی آن به قله هائی رفیع تر از موج قبل اساسا به تلاش آگاهانه کمونیستهای جهان بستگی دارد. علم و ایدئولوژی طبقه ما طی ۱۶۰ سال گذشته تکامل یافته و در آینده نیز تکامل خواهد یافت. تنها با اتکا به دانش پیشاپیش کسب شده که در بدنه علم مارکسیسم - لنینیسم - مانوئیسیم فشرده شده و به کار بست آن، می توان به شناخت بالاتر در مورد کارکرد نظام طبقاتی کنونی و راه سرنگونی آن و سازمان دادن جامعه بشری بر پایه های کاملا متفاوت، دست یافت. لیکن تکامل شناخت، امری خودبخودی و یا حاصل بلاواسطه تجربه و انعکاس ساده و مستقیم آن نبوده و نیست. بلکه نیاز به تلاش تئوریک، به روز کردن تحلیل از تغییرات مادی جهان و نیز جذب نقادانه آن بخش از دانش بشری است که در خارج از چارچوبه جنبش کمونیستی بدست آمده و برای تکامل شناخت ما از محرک های انقلاب اجتماعی و راه تحقق آن

بشر انگشت گذاشتند: تولید وسائل معاش و تولید مثل. اگرچه وجه دوم این حقیقت (یعنی تولید مثل) از جانب آنان مورد بررسی دقیق و همه جانبه قرار نگرفت. اما آنان سنگ بنای مهمی را در این زمینه گذاشتند که انقلاب در تفکر بشر محسوب می شود. متأسفانه ادامه دهندگان مارکسیسم آن را پی نگرفتند. حتا برای دوران طولانی این سنگ بنای مهم در محاق فراموشی فرو رفت.

بر خلاف دوران مارکس و انگلس، امروزه در ابتدای قرن بیست و یکم، برای ما قابل تصور است که بشر سرانجام بتواند روزی بر تقسیم کاری که خودبخودی بوده و توسط طبیعت بر دوش زن گذاشته شده، فائق آید. این تقسیم کار - یعنی تولید مثل - بذر فرودستی اولیه زنان را در خود داشت و هنوز نقش مهمی در اسارت زن در چنبره روابط ستم و استثمار مردسالارانه دارد؛ هنوز به نابرابریهای میان زن و مرد دامن می زند؛ و در هر دوره از تکامل جامعه بشری، منبع تولید احساسات و افکار و رفتارهای خاصی بوده است.

تا زمانی که زن به عنوان ابزار تولید مثل عمل کند و جامعه از بدن او به مثابه ابزار تولید استفاده کند، روابط تولیدی مشخصی حول این "ابزار" شکل خواهد گرفت. روابطی که مهر عقب ماندگی نیروهای مولده (به معنی عدم جدائی از طبیعت در تولید) را بر خود داشته و فرودستی زن را تقویت می کند. تولید نوع بشر توسط زن روابط تولیدی خاصی را به ظهور رسانده که کنترل بدن زن در مرکز آن است؛ روابطی که به آن مرد سالاری گفته می شود و در خانواده نهادینه شده است. این روابط به موازات تغییر و تحولات جوامع طبقاتی دستخوش تغییر شده اند اما جوهر آن بقوت خود باقی است.

تاکید بر وجه تولید مثل در تولید و باز تولید سازمان اجتماعی بشر برای حواله دادن رفع ستم بر زن به پیشرفت تکنولوژیک و برداشته شدن بار تولید مثل از دوش او نیست. بلکه برای درک عمیقاً ماتریالیستی از مسئله زن و تاثیراتی است که بر کل حیات بشر می گذارد. برای آنست که ژرف تر از پیش ستم بر زن را بشناسیم و مفاهیم آن را در زمینه انقلابی که برای ریشه کن کردن آن لازم است درک کنیم. لازم به توضیح نیست که پیشرفت های تکنولوژیک در این زمینه تاثیرات مهمی در زندگی زنان داشته است. برای مثال آنچه در دهه شصت میلادی در کشورهای امپریالیستی به انقلاب جنسی و رهایی نسبی زنان از قید و بندهای مردسالاری معروف شد بدون پیشرفت پزشکی در زمینه جلوگیری از بارداری قابل تصور نبود. بی دلیل نیست که امروز مبارزه برای دسترسی به سقط جنین فوری و آزاد بخش مهمی از مبارزات زنان جهان است؛ مبارزه ای بسیار عادلانه که بازتاب شورش زن برای بدست آوردن کنترل بدن خویش است. بهمین طریق، مقابله طبقات حاکم و دستگاه های مذهبی با حق سقط جنین برای از دست ندادن کنترل بر این "ابزار تولید" است.

اگر شناخت ما از پایه های عینی ستم بر زن همه جانبه تر شود و از زوایای گوناگون رابطه آن را با ستم طبقاتی دریابیم، محرک های انقلاب اجتماعی را بهتر درک خواهیم کرد؛ به درک روشن تری از تحول جامعه، راه دگرگون کردن آن، نائل خواهیم آمد؛ و نیروهای اجتماعی را که عمیقاً در ریشه کن کردن نظام سرمایه داری نفع داشته و ظرفیت این ریشه کنی را دارند، بهتر تشخیص خواهیم داد!

نظام سرمایه داری نشان داد که نه تنها نمی تواند ستم بر زن را از میان ببرد بلکه در بازتولید آن نفع زیادی دارد. رفع ستم بر زن نیازمند جهشی عظیم است که مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و مالکیت مرد بر زن مانع آن است.

تز سوم - طبقه کارگر مرد نیست!

کمونیستها باید از این درک سنتی که طبقه کارگر به مردان کارگر درون کارخانه خلاصه می شود، گسست کنند. این درک شاید زمانی منطبق بر واقعیت بود اما دیگر بهیچوجه با واقعیات جاری جهان سازگاری ندارد. سرمایه داری از همان آغاز در سطح وسیع از نیروی کار زنان کارگر سود جسته است. زنان بخش مهمی از نیروی کار ذخیره را در نظام سرمایه داری تشکیل می دهند؛ هنگام رونق اقتصادی جذب بازار کار و مواقع بحران به خانه بازگردانده می شوند. اما افزون بر این، طی چند دهه اخیر روند گلوبالیزاسیون، با شتابی گپج کننده زنان را بدرون بازار کار کشیده است بطوریکه گفته می شود، بازار کار در حال "زنانه" شدن است. بی اعتنائی به این بخش از طبقه کارگر نه تنها به تضعیف اتحاد طبقاتی کارگران منجر می شود بلکه نقش جهانشمول طبقه

مسئله زن" (سال ۱۳۶۶) بازتاب یافت. آن جزوه هنوز صحیح و معتبر بوده و نسبت به درکهای رایج در جنبش چپ ایران کیفیتاً پیشروتر و انقلابی تر است. با وجود این به درک عمیقتر و تکامل یافته تر از ستم بر زن نیاز داریم. رهبری حزب ما در حد توان خویش پس از تحقیق و بررسی خط و عملکرد جنبش کمونیستی بین المللی، رجوع به تئوری های بنیادین مارکسیسم و مطالعه دانش فمینیستی، تزه های زیر را برای نوسازی دیدگاه های جنبش کمونیستی در ارتباط با این مسئله پیشنهاد می کند تا در یک فرایند بحث و جدل رفیقانه درک ما نیز درست تر و عمیق تر شود.

ما ضمن تحقیقات ناچار بودیم از یک سو برخی اصول پایه ای مارکسیسم در ارتباط با رهایی زنان را از زیر آوار در آوریم و با نگاه امروزی، آنها را عمیق تر آموخته و مجدداً واریسی کنیم و از سوی دیگر به پاره ای انتقادات مهم که عمدتاً توسط فمینیستها به مارکسیسم در زمینه تبیین مسئله زنان صورت گرفته توجه کنیم و به برخی کمبودهای مارکسیسم را در پرتو دانش گسترده ای که طی قرن گذشته در رابطه با ستم بر زن در جهان تولید شده، مد نظر قرار دهیم. سرانجام نسبت به پاره ای خطاهای جنبش کمونیستی بین المللی در ارتباط با جنبش زنان دقت بیشتری کنیم. ما تلاش کرده ایم از برداشتهای نادرست از مارکسیسم، گسست کنیم.

از همه رفقا بخصوص فعالین جنبش رهایی زنان درخواست می کنیم درگیر این بحث شوند.

تز اول - ستم جنسیتی معلول ستم طبقاتی نیست!

ایده رایج که "ستم جنسیتی معلول ستم طبقاتی است" نادرست است. ستم جنسیتی همزمان با ظهور تمایزات طبقاتی بوجود آمد ولی نطفه های آن در تقسیم کار اجتماعی قبلی بود؛ تقسیم کاری که بطور خودبخودی و بر حسب "طبیعت" میان زن و مرد وجود داشت. وقتی تمایزات طبقاتی ظهور یافت، کار زن توسط مرد برای انباشت ثروت به انقیاد کشیده شد. در تاریخ، این اولین عمل به انقیاد کشیدن کار دیگری برای انباشت ثروت بود. از آن زمان به بعد ستم بر زن به یکی از ساختارهای مهم جوامع طبقاتی از برده داری و فئودالیسم تا سرمایه داری بدل شد.

در نظام سرمایه داری، ستم بر زن معلول رابطه استثمارگرانه کارگر-سرمایه دار نیست. بلکه خود حاصل موقعیت کار زن در شبکه روابط اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری است. ستم بر زن بخش مهمی از روابط تولیدی در جامعه سرمایه داری (و جوامع ماقبل آن) بوده است.

روابط تولیدی سرمایه داری را نمی توان به رابطه خرید و فروش نیروی کار میان سرمایه دار و کارگر تقلیل داد. این رابطه یک بخش از روند استثمار و انباشت سرمایه داری است. خرید و فروش نیروی کار میان سرمایه دار و کارگر در چارچوب روابط تولیدی کلی تری که جایگاه فرودست و نابرابر زن یکی از مولفه های مهم آنست، انجام می گیرد. ستم بر زن یکی از شرایط این خرید و فروش است. زیرا، کالائی بنام نیروی کار کارگر در یک فرایند کلی اجتماعی تولید می شود که زنان از زائیدن تا ارائه خدمات خانگی نقشی تعیین کننده ای در آن دارند.

نظام سرمایه داری را باید به صورت شبکه ای از روابط پیچیده اجتماعی دید که کارکرد هر بخش آن برای تولید و باز تولید کل این نظام ضروریست. تقلیل کلیه تضادهای این نظام به تضاد میان کارگر و سرمایه دار یا تابع دانستن تضادهای دیگر نسبت به این تضاد، مانع از تعمیق و تکامل درک از جامعه طبقاتی و انقلاب اجتماعی می شود.

روش "علت و معلولی" در شناخت از ماهیت و کارکرد پدیده ها، یک روش جبرگرایانه و تقلیل گرایانه است که شناختی یکجانبه و معوج از پدیده ها بدست می دهد. این روش در میان بسیاری از کمونیستها رایج بوده و تا کنون به جنبش کمونیستی صدمات زیادی زده است.

تز دوم - تولید فقط تولید وسایل معاش نیست!

کمونیستها باید از درک محدود و سطحی از تولید و باز تولید سازمان اجتماعی بشر گسست کنند. رجوع مجدد به تحلیل های ماتریالیستی مارکس و انگلس در مورد پایه های مادی جامعه بشری بسیار ضروری است. مارکس و انگلس برای نخستین بار بر دو خصلت مهم تولید و باز تولید سازمان اجتماعی

کارگر را نیز زیر سؤال می برد.

طبقه کارگر سوژه تاریخ است. به این معنا که عامل اصلی تغییر جهان است. نظام سرمایه داری برای نخستین بار در طول تاریخ طبقه ای را بوجود آورد که ظرفیت دارد خود و کل بشریت را رها کند و جامعه کمونیستی را بنیان نهد. این سوژه تاریخ از جنسیت نیز برخوردار است. هر گونه تجرید و انتزاع از موقعیت طبقه کارگر که عنصر جنسیت را نفی کند و وضعیت خاص نیمی از این طبقه را در عامیت خود بیان نکند، نشانه دوری جستن از انقلابی است که مدعی رادیکالترین تحول در تاریخ بشر است.

تقسیم کار اجتماعی در نظام سرمایه داری مهر تقسیم کار جنسیتی بر خود دارد. سرمایه داری از همان آغاز در زمینه اشتغال زنان به این تقسیم کار تکیه کرده است. شکافی که نظام سرمایه داری نسبت به نظامهای ماقبل سرمایه داری در حیطه تولید و مصرف به وجود آورده، به درجاتی موجب تشدید تقسیم کار جنسیتی شده است. برای مثال در نظامهای فئودالی خانواده همزمان واحد تولید و مصرف محسوب می شد و شکاف چندانی از نظر زمانی و مکانی بین ایندو عرصه وجود نداشت. در صورتی که در نظام سرمایه داری تولید از مصرف (به ویژه مصرف شخصی) کاملاً جدا شد. سرمایه داری مردان را عمدتاً به کارهای مولد سمت و سو می دهد و زنان را عمدتاً با حوزه مصرف و کارهای خدماتی و کارهای غیر ماهر (که عموماً پاره وقت و موقتی اند) به کار می گیرد. امری که به موقعیت زن در کل جامعه به عنوان ابزار اصلی تولید مثل و نگه داری از کودکان نیز مربوط است. نابرابری دستمزد تبارز آشکار این تقسیم کار جنسیتی است.

این وضعیت بطورعینی شکافی را بین مردان و زنان کارگر بوجود آورده است. زنان کارگر نسبت به مردان کارگر بیشتر استثمار می شوند. بدون در نظر داشتن امتیازات مردانه ای که مردان کارگر نیز از آن برخوردارند نمی توان به استراتژی انقلابی صحیحی برای پیشبرد مبارزه طبقاتی و رهایی بشریت دست یافت. علیرغم گسترش صفوف زنان کارگر، اغلب تشکلات کارگری با تکیه بر شکل های سنتی سازمانیابی، مردانه باقی مانده اند. این امر قبل از هر چیز نشانه نفوذ دیدگاههای مردسالارانه و عقب ماندگی ذهن از عین است. بازتاب این عقب ماندگی را در ترکیب مردانه احزاب چپ و کمونیست نیز می توان مشاهده کرد. بدون تغییر بنیادین این وضعیت نمی توان صحبت از انقلاب اجتماعی کرد.

تز چهارم - سرمایه داری بدون استثمار زن قادر به تولید و باز تولید نیست!

پایه های اقتصادی ستم بر زن در وجوه گوناگون نیازمند تحلیل و باز بینی مجدد است. زن هم در بازار کار (از طریق فروش مستقیم نیروی کار) و هم در خانه (از طریق کارخانگی یا بیگاری عریان) استثمار می شود. هر دو وجه این استثمار برای سودآوری نظام سرمایه داری ضروریست.

رابطه متقابل و تنگاتنگی بین استثمار زن و فرودستی زن برقرار است. فرودستی زن بازتاب استثمار کار زن است و به نوبه خود به استثمار بیشتر وی منجر می شود. در بازار کار، در دستمزد نابرابر با مردان شکلی عریان و آشکار به خود می گیرد. سودآوری بالای مشقت خانه های جهان بدون فوق استثمار نیروی کار زنان غیر قابل تصورات.

گرایش متضاد سرمایه داری در زمینه کشیدن زنان به بازار کار نیازمند پژوهش و تحلیل مشخص است. از یکسو گرایش کلی سرمایه داری این است که نیروی کار فرد (منجمله زنان) را از هر گونه قید و بند مالکیت و وابستگی (مالکیت بر ابزار تولید و وابستگی به شخص و مکان مشخص) رها کند از سوی دیگر اشکال مختلف قید و بندهای سنتی و مردسالارانه را تقویت می کند.

اگر چه اشکال بروز این دو گرایش متضاد در کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه متفاوتند اما قید و بندهایی که بر کارزنان اعمال می شود در هر دو نوع کشور منبع مهمی برای سودآوری کل نظام است. تعیین خصلت اقتصادی اجتماعی این قید و بندها از مصافهای تئوریک پیشروی است.

در کشورهایی که نظام سرمایه داری کماکان از اشکال ماقبل سرمایه داری در سطح وسیع (بویژه در حیطه کشاورزی و اقتصاد غیر رسمی) سود می جوید کار فامیلی بدون دستمزد رایج است و نهاد خانواده کماکان هر چند محدود تر از گذشته - نقشی تولیدی ایفا می کند. در این قبیل کشورها به دلیل مهاجرت بیشتر مردان از روستا به شهر بار اصلی تولید کشاورزی بر دوش زنان است. حال

آنکه زنان عموماً از حق مالکیت بر زمین و دارائی محروم هستند.

در کشورهای پیشرفته تر سرمایه داری هر چند از وابستگی اقتصادی زن به مرد کاسته شده است و زنان همچون گذشته تابع مردان نیستند، اما روابط مردسالارانه در اشکال بسیار متنوع حتا در چارچوب خانواده جریان دارد. تقسیم کار بر پایه جنسیت، مردان را در موقعیت بهتری نسبت به زنان قرار می دهد. شغلهای درآمد زا بیشتر شامل مردان می شود و زنان بیشتر در معرض بیکاری قرار می گیرند. به همین دلیل غالباً زنان کارگر در موقعیت پائین تری از مردان کارگر قرار داشته و فقیر تر از آنان هستند.

جنبه دیگر و همیشگی کار اکثریت زنان دنیا، کار خانگی است. کار خانگی در حفظ و تجدید تولید نیروی کار در جهان نقش عمده ای ایفا می کند. این کار و به عبارت صحیحتر بیگاری نقش کلیدی در سودآوری سرمایه داری دارد. درست است که کار خانگی زن مولد ارزش اضافه نیست اما همانند بسیاری از کارهای خدماتی در سرمایه داری نقش مهمی در تحقق ارزش دارد. زن در این حیطه نیز استثمار می شود. انباشت سودآور سرمایه بدون بهره جوئی از کار خانگی زن میسر نیست. بطور مسلم سرمایه داری بر مبنای نیازها و پویائی خود و آنجا که سودآوریش الزام آور باشد می تواند اشکالی از کار خانگی را به درجاتی اجتماعی کند و زنان را بیشتر به عرصه تولید اجتماعی بکشاند. اما تا کنون نظام سرمایه داری گرایش به حفظ کار خانگی داشته است. اینکه کار خانگی از چه خصلتی برخوردار است؟ آنرا باید جزئی از بقایای نظام ماقبل سرمایه داری دانست؛ یا بخشی از کارکرد ویژه سرمایه داری؛ اینکه ویژگی اصلی خصلت کار پرداخت نشده زن (یا قسماً پرداخت شده از طریق دستمزدی که شوهر می گیرد) چیست و چه نقش ویژه ای در سودآوری سرمایه ایفا می کند؛ و تا چه میزان شوهر سهم می برد؛ جملگی سئوالاتی هستند که باید پاسخ گیرند. اما آنچه روشن است در رابطه متقابل میان نظام سرمایه داری با کار خانگی زن واسطه ای به نام شوهر موجود است که زن از طریق خدمت به او و خانواده خدمات خود را به نظام ارائه می دهد.

تز پنجم - مسئله زنان یک مسئله بورژوائی نیست!

جنبش کمونیستی باید بطور قطع از نگرش قدیمی در میان نیروهای چپ که "مسئله زنان یک مسئله بورژوا دمکراتیک مانند مسئله ملی است" گسست کند. این نگرش سطحی همواره تبدیل به توجیهی برای بی توجهی جنبش کمونیستی نسبت به جنبش زنان و دستاوردهای آن شده است. مسئله زنان یک مسئله کمونیستی است زیرا حل کامل آن وابسته به از بین رفتن مالکیت خصوصی و طبقات است. مسئله ملی در اساس یک مسئله بورژوائی است و حتا در جامعه بورژوائی حل شدنی است. حال آنکه از بین بردن سلسله مراتب جنسیتی در گرو حل تضاد میان اجتماعی شدن تولید و مالکیت خصوصی است. از همین رو در انقلاب های جهان هر چه جنبش رهایی زنان قوی تر باشد عنصر سوسیالیستی انقلاب ها پر رنگ تر خواهد شد.

در ضمن باید از خلط مبحثی که بین "مسئله زنان با جنبش زنان صورت می گیرد دوری جست. جنبش زنان مانند هر جنبش اجتماعی دیگر به گرایشات طبقاتی متفاوت تقسیم می شود. افق گرایشات بورژوائی در جنبش زنان "بازسازی" سلسله مراتب جنسیتی در چارچوب نظام سرمایه داری است. گرایشات پرولتری کمونیستی اما افق جنبش رهایی زنان را به ورای نظم موجود برده و آن را در شورش علیه این ستم پیگیرتر و انقلابی تر می کنند زیرا هدفشان امحاء کامل ستم بر زن و برچیدن سلسله مراتب جنسیتی است.

در کشورهای تحت سلطه ای که فئودالیسم و نیمه فئودالیسم در زیر بنای اقتصادی و روبنای سیاسی-ایدئولوژیک نقش قدرتمندی ایفا می کند، جنبش رهایی زنان باید علیه شیوه فئودالی ستم بر زن و برای برابری حقوقی میان زن و مرد مبارزه کند. اما در کشورهای پیشرفته سرمایه داری مبارزه زنان مستقیماً سوسیالیستی است. اما ایندو خصلت را دیوار چین از یکدیگر جدا نمی کند. زیرا سرمایه داری جهانی همه شیوه های ستم و استثمار را در لایه ها و سطوح مختلف سازمان داده و در خدمت ماشین انباشت ثروت جهانی خود در آورده است. این سرمایه است که شیوه های ماقبل سرمایه داری را نیز سازمان می دهد. زنان در کشورهای تحت سلطه نیز رو در روی نظام سرمایه داری قرار دارند. در هر حال توجه به خصلت دمکراتیک مبارزات رهایی بخش زنان در کشورهای تحت سلطه برای از بین بردن ستمهای فئودالی مهم است. اما این

بخش بود زیرا در عین اینکه محدودیت های ذاتی سوسیالیسم را با صراحت نشان داد، راه فائق آمدن بر این محدودیتها از طریق پیش برد مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا را نیز روشن کرد.

با تکیه بر این درک پیشرفته است که دیگر نمی توان گفت در سوسیالیسم رهایی زنان بطور کامل حاصل خواهد شد. سوسیالیسم، البته، ضربات کیفی بر این ستم وارد می کند اما شکاف و نابرابری میان زن و مرد در جامعه سوسیالیستی نیز کماکان پا برجای می ماند. نابرابری میان زن و مرد در سوسیالیسم، علاوه بر آنکه ناشی از بقایای بجا مانده از جامعه گذشته است، از دل خاک سوسیالیسم هم سربلند می کند. زیرا سوسیالیسم هنوز جامعه کمونیستی نیست و بر مبنای "به هر کس بر حسب کارش" امواتش می چرخد. ناموزونی در "کار" آحاد مختلف جامعه، نابرابری تولید می کند. این نابرابری همان چیزی است که مارکس "حق بورژوائی" (یعنی حق هر کس در بهره مندی از کیفیت و کمیت کارش) خواند. یکی از جلوه های بارز این حق بورژوائی نابرابری میان زن و مرد است. اگر در سوسیالیسم این نابرابری و نابرابری های دیگر مدام محدود نشوند، بدون شک سرمایه داری احیا می شود. اگر در جامعه سوسیالیستی به محدود کردن دائمی شکاف میان زن و مرد برخورد آگاهانه صورت نگیرد و مداوما خلاف جریان حرکت نشود با توجه به ادامه تقسیم کار طبیعی در زمینه تولید مثل و دیگر نابرابریهای اجتماعی باقی مانده از نظام سرمایه داری زمینه مادی برای عقب ماندگی زنان (و در نتیجه عقب گرد کلی جامعه) وجود خواهد داشت. از این زاویه حل تضاد میان زن و مرد و محدود کردن دائمی این شکاف یکی از مهمترین قوای محرکه پیشرفت جامعه سوسیالیستی به سمت جامعه بی طبقه است.

تجارب انقلابات سوسیالیستی در شوروی و چین نشان داد که بدون تحولات عمیق در زیر بنا و روبنای جامعه نمی توان گامی در جهت رهایی زنان برداشت. جنبش کمونیستی تنها با جمع بندی علمی و نقادانه از این دو تجربه بزرگ انقلابی پرولتاریای در قدرت در برخورد به مسئله زنان می تواند فراتر از این دو تجربه عمل کند و چشم اندازهای نوینی در مقابل بشریت به خصوص رهایی زنان بگشاید.

تجارب تا کنونی جوامع سوسیالیستی نشان داده که نهاد خانواده را نمی توان یک شبه از میان برداشت. خانواده کماکان برخی نقش های اقتصادی را بر عهده خواهد داشت. این نقش عمدتاً در زمینه تنظیم مصرف سرانه (همچنین تا حدی در زمینه آموزش و پرورش کودکان) باقی خواهد ماند. تحت سوسیالیسم بدلیل آنکه سطح رشد نیروهای مولده هنوز پائین است، خانواده کماکان نقشی ضروری خواهد داشت اما اگر این نقش در زیربنای اقتصادی و روبنای جامعه مدام محدود نشود، نمی توان از پیشروی بسوی رهایی قطعی زنان صحبت کرد.

با توجه به تجارب حاصله در جوامع سوسیالیستی و با توجه به دانش تولید شده در مورد چگونگی شکل گیری ستم بر زن و پروسه نابودی آن کمونیستها باید حل تضاد میان زن و مرد را هم ردیف سه تضاد پایه ای دیگری قرار دهند که حل شان برای گذر از جامعه طبقاتی به جامعه بی طبقه ضروریست. جامعه کمونیستی بدون فائق آمدن بر شکاف میان کارگر و دهقان، شهر و روستا، کار فکری و یدی، و زن و مرد، در جهان مستقر نخواهد شد.

کمونیستهای چینی در جریان انقلاب فرهنگی بر مبنای تئوری های مارکس و انگلس (در "مانیفست کمونیست" و "مبارزه طبقاتی در فرانسه") معیاری به نام "دو گسست و چهار امحاء" را برای سنجش جهت گیری سوسیالیستی جامعه فرموله کردند که بازتاب شناخت فوق العاده پیشرفته شان از تغییرات ضروری برای پیشبرد فرآیند انقلاب کمونیستی بود. آنان بطور مستمر بر گفته های مارکس و انگلس تاکید می کردند که انقلاب کمونیستی، فرآیند "رادیکالترین گسست از مناسبات سنتی مالکیت و رادیکالترین گسست از ایده های سنتی" است و "دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا نقطه گذار ضروری است بسوی امحاء کلیه تمایزات طبقاتی، امحاء کلیه روابط تولیدی که این تمایزات بر روی آنها بنا شده اند، امحاء کلیه روابط اجتماعی که منطبق بر این روابط تولیدی هستند، و دگرگون کردن کلیه افکاری که از این روابط اجتماعی نتیجه می شوند".

بدون شک سرنگونی سلسله مراتب جنسیتی جای برجسته ای در این "دو گسست و چهار کلیت" دارد. . .

مبارزه باید بگونه ای پیش برده شود که راه را برای سوسیالیسم یعنی تداوم مبارزه علیه ستم، هموار کنند.

تذ ششم - مسئله زنان یک مسئله رفرمیستی نیست!

طبقه بورژوازی در چند صد سال حاکمیت خویش نشان داد که قادر به حل مسئله زن نیست. با این حال بسیاری از نیروهای چپ کماکان تصور می کنند این مسئله در چارچوب نظام سرمایه داری قابل حل است. از همین رو فکر می کنند جنبش زنان خصلتاً یک جنبش رفرمیستی است و باید چنین باشد. این موضوع قبل از هر چیز نشانه درک محدود از مسئله ستم بر زن و تقلیل آن به برخی از خواسته های رفاهی یا برابری حقوقی با مردان است. اما همانطور که گفتیم رهایی کامل زنان وابسته به سرنگونی کلیت نظام مالکیت خصوصی است. کمونیستها بدون تاکید بر این حقیقت پایه ای نمی توانند به استراتژی و تاکتیک انقلابی در قبال جنبش زنان دست یابند و با راه حلهایی که طبقات دیگر پیشروی زنان قرار می دهند مقابله کنند و افقی فراتر از افقهای بورژوا دمکراتیک جلوی روی این جنبش قرار دهند. اگر افق کمونیستی برای رهایی زنان جلو گذاشته نشود و مبارزه برای مطالبات دمکراتیک (یا اصلاحی) بر بستر آن تعریف نشود و روش انقلابی در سازماندهی مبارزه زنان در پیش گرفته نشود، آلترناتیوهای طبقات دیگر در جنبش زنان دست بالا را یافته و جنبش زنان را به ذخیره طبقات بورژوا تبدیل می کنند.

عموما کسانی که جنبش زنان را بورژوائی و رفرمیستی می دانند، مدافع بخش های راست و بورژوائی این جنبش هستند چرا که از نظر آنان بهتر است امر بورژوازی را به خود بورژوازی سپرد. یک نگرش نادرست دیگر که به ظاهر در تضاد ۱۸۰ درجه با نگرش فوق است، مسئله زنان را به مسئله زنان کارگر و زحمتکش تقلیل می دهد تا به اصطلاح به این ترتیب به آن خصلت سوسیالیستی یا انقلابی بخشد. تقلیل ستم بر زن به "ستم بر زن کارگر و زحمتکش" ترفندی است برای برسیمت نشناختن جنبش رهایی زنان بعنوان جنبشی که محرکه پیش نه تضاد کارگر و سرمایه دار بلکه تضاد خاص زن با مرد سالاری تحت نظام سرمایه داری است. بهمین دلیل بسیار مادی نمی توان جنبش زنان را "کارگری" کرد. اما جنبش زنان را می توان کمونیستی کرد. کمونیسم ورای "جنبش کارگری" است و در آن همه طبقات منجمله طبقه کارگر نفی می شوند و با پایان یافتن همه اشکال ستم و استثمار به ثمر می رسد.

برای تقویت خط انقلاب پرولتری در جنبش رهایی زنان کمونیستها باید تلاش کنند این جنبش پیگیرانه علیه کلیت نهاد ستم بر زن مبارزه کند و نه علیه جوانبی از آن. دیدگاههای بورژوائی مانع از آن می شوند که مبارزه علیه ستم بر زن پیگیرانه پیش رود. آنان همواره سعی می کنند آنرا به فرعی ترین جوانب یا حد معینی از مبارزه محدود کنند. انقلابی بودن یا نبودن جنبش رهایی زنان در این نیست که صرفاً شعارهایی در حمایت از خواسته های رفاهی کارگران و "قدرت خرید" آنان بدهد! محک اصلی این است که آیا این جنبش، زنان را بطور پیگیر و تا به آخر به شورش علیه ستمدیدی خود بسیج می کند؟ مبارزه علیه قدرتهای سیاسی حاکم را پیش می برد و توده های زن را علیه کلیه ساختارهای قدرت مردسالارانه از ساختار قدرت دولتی گرفته تا ساختارهای قدرت مردانه در دیگر عرصه های جامعه می شوراند؟ گسستن زنجیرهای سنت، خانواده و فرهنگ عقب مانده بسیار مهم است زیرا بدون آن مبارزه علیه قدرتهای حاکم با سستی به پیش خواهد رفت. بدون جنبش انقلابی زنان، شرکت همه جانبه زنان در انقلاب امکان ندارد. شرکت همه جانبه زنان در جنبش انقلابی امروز، یکی از عوامل مهم در تبدیل کردن جنبش امروز به جنبش فردا یعنی انقلاب سوسیالیستی است.

تذ هفتم - تنها راه رهایی زنان سوسیالیسم است، اما!

تا زمانی که خصلت گذاری و قوانین مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم کشف نشده بود کمونیستها تصور می کردند سوسیالیسم سریعاً کلیه شکافها و نابرابری های بجا مانده از جامعه سرمایه داری، منجمله نابرابری زن و مرد را پایان خواهد داد. اما تجربه انقلاب سوسیالیستی در شوروی و چین نشان داد که چنین نیست. در وهله اول، این مسئله بسیاری را دلسرد کرد. اما کشف قوانین مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم توسط مائوتسه دون روشنی بخش و رهایی

در پشت برچسب ۵

جنگ جوانان زن کارگاه های عرق ریزان ۵۵



در ۳۰ سال گذشته، روند جهانی شدن یا گلوبالیزاسیون سرمایه داری صدها میلیون نفر را تبدیل به کارگران صنایع تولید پوشاک و وسائل ورزشی، اسباب بازی، و سطوح پائین صنایع الکترونیک کرده است. بخش بزرگ و حتی اکثریت این کارگران، چه در کشورهای جهان سوم مانند چین، مکزیک، تایلند، کره و یا در کشوری چون آمریکا، زن هستند. این روند آنقدر گسترده است که "زنانه شدن بازار کار" نام گرفته است. بنگلادش، کشوری که عمدتاً دهقانی است، در دهه ۱۹۹۰ یک موج صنعتی شدن را با توسعه کارگاه های تولیدی پوشاک آغاز کرد؛ در فاصله دو تا سه سال یک میلیون نفر به پرولتاریای داکا (پایتخت بنگلادش) اضافه شد که هشتاد درصدشان زن بودند؛ دختران جوان روستائی ۱۳ تا ۲۰ ساله که بدنبال تامین معیشت خود و خانواده به طرف پایتخت سرازیر شدند. در چین نیز دختران روستائی در مقیاس ده ها میلیون به صفوف پرولتاریای شهرهای بزرگ و مراکز صنعتی پیوسته اند. هنگامی که شیپور سحرگهان نواخته می شود، از داکا در بنگلادش تا ماکائو در چین رژه دختران جوان بسوی مشقت خانه های سرمایه داری شروع می شود. در داکا درهای آهنین کارخانه با صدای گوشخراش در پشت سر آنها بسته و از بیرون قفل می شود. در چین، دختران ۱۹ ساله زیر فشار کار سخته می کنند.

مهاجرت زنان برای کار در مشقت خانه های دنیا فقط از روستا به شهر نیست. با داغان شدن اقتصادهای بومی توسط روند گلوبالیزاسیون، موج وسیع مهاجرت زنان به کشورهای صنعتی جهش وار گسترش یافته است. این روند آنقدر وسیع است که "زنانه شدن مهاجرت" نام گرفته است. بطور مثال در شهر ۱۳ میلیون نفری لس آنجلس، اکثریت کارگران کارگاه های عرق ریزان تولید پوشاک زنان چینی، تایلندی، کره ای و مکزیکه اند.

به جرات می توان گفت پوشاک و وسائل ورزشی اهالی شهرنشین تمام جهان عمدتاً توسط زنان کارگاه های عرق ریزان تولید می شود. همه ی ما هر روز، محصول کار این زنان را به تن و پا می کنیم. اما برچسب های روی این محصولات ربطی به تولید کنندگان محصولات ندارد بلکه نام کمپانی ها و تجارت خانه هائی است که کار این زنان را در اختیار گرفته و محصول تولید شده را تصاحب می کنند. این برچسب ها رابطه ای که میان انسان های تولید کننده ی جهان برقرار می شود را پنهان می کنند؛ این حس کاذب را تقویت می کنند که ما با تجارت خانه ای که انباری از پوشاک دارد وارد بده بستان می شویم. حال آنکه با خرید تی شرت با کارگر ترزا و رزا و یانگ و صفیه وارد رابطه شده و در واقع کار خودمان (پول) را با کار آنان تعویض می کنیم؛ با آنها وارد رابطه اجتماعی می شویم. همانقدر که تولید در مقیاس جهانی اجتماعی تر شده است، تملک ثروت های تولید شده خصوصی تر شده است؛ بطوریکه کار و محصول کار میلیاردها انسان کره زمین را چند درصد از سرمایه داران بزرگ جهان در اختیار می گیرند. برچسب هائی که بر روی پوشاک و کفش ها نقش بسته است، نه نام تولید کنندگان مستقیم که نام تصاحب کنندگان خصوصی است. باید به ورای این برچسب ها رفت تا فهمید سرمایه داری جامعه بشری را چگونه سازمان می دهد.

کتاب "در پشت برچسب ها" شرایط کار کارگاه های عرق ریزان در آمریکا را در پرتو "گلوبالیزاسیون" بررسی می کند و می نویسد:

«یک جنبه ی دیگر از اقتصاد جهانی نوین رشد مهاجرت از کشورهای کمتر رشد یافته به سوی کشورهای صنعتی بوده است. با ورود شرکت های چند ملیتی اقتصادهای بومی از هم گسیخته اند و عده زیادی از مردم هیچ راه دیگری بجز جستجوی اسباب معیشت در جائی دیگر نمی بینند. دخالت

کشورهای پیشرفته تر در اقتصاد و حکومت های جهان سوم یک پدیده جدید نیست و همواره موجب مهاجرت شده است؛ سرمایه و کار در جهات مخالف در حال حرکت بوده اند. آنچه در مورد مرحله اخیر سرمایه داری جدید است پرولتاریزه شدن بخش بزرگی از دهقانان است. در این روند، زنان جوان، در ابعادی بیسابقه به درون نیروی کار کشیده شده اند. اکثر کارگران کارخانه هائی که (در جهان سوم) با هدف صادرات تولید می کنند زنان جوان هستند. بدلیل گوناگون، اینان برای سرمایه داری نیروی کار ایده آل می باشند زیرا تجربه و بدیل هائی که به آنان امکان درخواست حقوق بالاتر و شرایط کار بهتر را بدهد، ندارند. شرایط کار تحت حاکمیت رژیم های موجود در کشورهايشان که اغلب مورد پشتیبانی آمریکا می باشند بدتر است زیرا این رژیم ها امکان تشکل و مطالبه شرایط بهتر را به این کارگران نمی دهند. افزایش استثمار کارگران در جهان سوم آئینه ی تمام نمای حرکت کارگران مهاجر به کشورهای پیشرفته تر است. یک دلیل مهاجرت جابجائی های اقتصادی در کشورهای موطن این مهاجرین است؛ جابجائی هائی که ورود سرمایه های خارجی بوجود آورده است. اما مبارزات سیاسی در قبل و بعد از جنگ سرد نیز مهاجرت های وسیع را دامن زده است.

یکی از تناقضات بزرگ آن است که طرفداران بازار آزاد از حق حرکت آزادانه سرمایه حمایت می کنند اما چنین حقی را برای کار قائل نیستند. سیاست های دولتی در مقابل مهاجرت سد و مانع ایجاد می کند. یکی از پی آمدهای این وضع بوجود آمدن کارگران به اصطلاح "غیر قانونی" (در آمریکا) است که از بسیاری حقوق اولیه محرومند. کارگران، بخصوص کارگرانی که اجازه اقامت و کار ندارند بسیار راحت تر از کارگران بومی مورد استثمار قرار میگیرند. ... (در آمریکا) ظهور دوباره ی کارگاه های عرق ریزان (مشقت خانه های) تولیدی یکی از مشخصات سرمایه داری جهانی منعطف است. کارگاه های عرق ریزان اولیه با رشد اتحادیه های کارگری و رشد دولت رفاه از بین رفتند. امروز با تضعیف هر دوی اینها بازارها قادرند در صنایع کار-بر مانند صنایع الکترونیک، اسباب بازی، کفش و وسائل ورزشی مزدها را پائین رانده و شرایط کار را به زیر استاندارد

* Behind the Lable

Edna Bonacich+ Richard Appelbaum

** Sweatshop Warriors

Miriam Ching Yoon Louie

صنعتی مانند آتش سوزی کارخانه "تراینگل شرت ویست" در سال ۱۹۱۱ را بوجود آورد که در آن ۱۵۰ زن جوان سوختند.»

"اداره محاسبات" دولت آمریکا، شرایط غیر بهداشتی و غیر ایمنی و عدم رعایت قوانین کار را یکی از مشخصه کارگاه های عرق ریزان می داند. گزارش وزارت کار دولت آمریکا (سال ۱۹۹۶) می گوید، «بیش از نیمی از ۲۲ هزار کارگاه پوشاک در آمریکا - که بسیاری از زنان مهاجر اولین شغل آمریکائی خود را در آنجا تجربه می کنند - از قوانین مزد، ساعات کار و ایمنی تخطی می کنند.» (ص ۴)

کارگران این کارگاه ها در کف هرم استثمار کار و تولید سود قرار دارند. میریام چینگ مصالح اولیه کتاب را از طریق مصاحبه با زنان مهاجر چینی، کره ای و مکزیکی که از رهبران ۵ مرکز کارگری آخانه کارگر واقع در محل زندگی کارگران هستند، تهیه کرده است. افزون بر این با زنانی از نسل های مختلف این کارگران نیز گفتگوهائی انجام داده است. از میان داستان زندگی این کارگران ۵ موضوع ظاهر می شود. «اول، این زنان در کشور خود نیز در اقتصادهائی کار می کردند که در مشقت خانه اقتصادی جهان ادغام شده بودند. ... مادران و مادر بزرگهایشان مانند زنان بومی آمریکا روی زمین کار می کردند تا اینکه به ناگهان از زمین کنده شدند و تبدیل به ... کارگران مقید لاتین و آسیائی بر روی پلانتاژها و مزارع و کلفت های خانه ها شدند. این برده ها، باربران، کامپسینوزها (کارگران مزارع) و براسه-رزها (کارگران) دانه های تجارتي می کاشتند و نسل های کارگر پرورش می دادند؛ کارگرانی که کارشان سوخت انقلابهای صنعتی بود. سپس کار در مشقت خانه و پلانتاژهای جهانی و در مشاغل پراکنده در اقتصاد غیر رسمی. این دختران گندم گون مستعمره های سابق، تعریف کردند که چگونه تبدیل به سربازان پیاده ی توسعه ی اقتصادی و صنعتی کشورهایشان و گلوبالیزاسیون شدند. از دهه ی ۱۹۶۰ به بعد اکثر کارگران مشقت خانه جهانی، زن بوده اند. بهمین دلیل، پژوهش گران فمینیست جهان سوم آن را "زنانه شدن کار" خوانده اند.» (ص ۱۲)

«دوم، این زنان در شرایطی که کشورهایشان بسرعت در حال صنعتی شدن بود به شهرها و سپس به آمریکا مهاجرت کردند. آمریکا کشوری است که عمیقا سرنوشت کشور آنان را رقم زده است. بهمین دلیل جنبش ضد نژادپرستی در انگلستان بدرستی شعار می دهد، "ما اینجا هستیم چون شما در آنجاید." همه ی این زنان از کشورهائی آمده اند که آماج صدور سرمایه آمریکائی و واردات نیروی کار بوده اند و اقتصادهایشان بطور روزافزونی از طریق تولید، توزیع و بازار کار مشقت خانه جهانی بهم گره خورده است. ... فعالین فمینیست جهان سیر سعودی مهاجرت زنان از "جنوب" جهانی شده را "زنانه شدن مهاجرت" نام گذاری کرده اند.» ص ۱۲

«سوم، این زنان در قسمت های کارگاه های عرق ریزان بازار کار آمریکا مشغول بکار شدند ... آنان سیر قهقرائی شرایط کار در دهسال گذشته آدهه ی ۱۹۹۰ را در جزئیات برای من تشریح کردند: سقوط دستمزدها، ناپدید شدن مزایای بهداشتی، طولانی شدن ساعات کار، افزایش سرعت کار، و بیکارسازی گسترده. تغییرات سریع در صنعت و تشدید خصومت، نفرت و واکنش نسبت به کارگران مهاجر و رنگین پوستان آنان را بشدت نسبت به آینده خود و خانواده و جامعه مهاجرین بیمناک کرده است. این زنان حکایت های زیادی در باره آنچه در "پشت برچسب"، "در پشت خانه"، و در لایه تحتانی "صنعت مد" و "صنایع تکنولوژی بالا" می گذرد، برای گفتن دارند. پژوهش گران کار، فمینیست، نژاد و مهاجرت، بازار کار طبقه بندی شده ای را که این زنان در آن کار می کنند، "بازار کار تفکیک شده" توصیف می کنند.»

«چهارم، این زنان از روند دردناک اما رهائی بخشی که آنان را از کارگران صنعت عرق ریزان به جنگجویان کارگاه های عرق ریزان تبدیل کرد، سخن می گویند. ... از هنگامی که شروع به گفتگو با یکدیگر و رویاپردازی کردند و بهم گفتند که خواهان چه نگرشی نسبت به خود هستند، خواهان شنیده شدن صدایشان و احترام هستند؛ و بله! خواهان پرداخت در ازای عرق، خون و اشکهای هستند که در این لایه تحتانی و کف هرم از آنان چلانده شده است؛ آنگاه جای خودشان را در تصویر بزرگ به مثابه همزنجیران و رفقا یافتند. و هنگامی که برای این اولیه ترین حقوق بشر خود ایستادگی کردند در مقابل خود موانع سخت طبقاتی، جنسیتی، نژادی، امتیازات ملی را یافتند؛ و آنها نه فقط در کارخانه ها بلکه همچنین در درون خانواده ها و "حصارهای قومی" ... آنان با

برسانند. در واقع، تقریبا همه صنایع تولیدی و برخی صنایع خدماتی زیر فشارند که هزینه های کاری خود را از طریق به حداقل رساندن امنیت شغلی، با بستن قراردادهای تولیدی با مقاطعه کاران، کم کردن مزایا و حمله به اتحادیه های کارگری، پائین آورند. صنعت پوشاک در صف اول این ماجرا قرار دارد. ... در این صنعت، کماکان واحد تولیدی پایه، یک کارگر نشسته (یا ایستاده) در مقابل یک دستگاه دوزندگی است که عموما زن است.» (ص ۷-۸)

نویسنده توضیح می دهد که صنایع تولید پوشاک بیش از هر رشته ی دیگر جهانی شده است. و از آنجا که نیاز به تکنولوژی بالا ندارد در اکثر کشورهای جهان سوم سرفصل صنعتی شدن آنها بوده است. جهانی تر شدن صنایع تولید پوشاک، دستمزدها را در آمریکا نیز پائین رانده است. «بدون شک در صنایع دیگر نیز تولید جهانی تر شده است اما صنعت تولید پوشاک جهانی ترین صنعت است.» (ص ۹)

در دو دهه گذشته حتا در آمریکا کارگاه های عرق ریزان چند برابر شده اند که عمدتا واقع در شهرهای لس آنجلس و نیویورک هستند. در نتیجه ی تجدید ساختار اقتصادی درجهان، بسیاری از صنایع اتومبیل، لاستیک، هوائی از آمریکا به سوی کشورهای جهان سوم و بخصوص چین جابجا شده اند. اما تولیدی های کوچکتر در بسیاری موارد رشد کرده اند. مثلا در شهر لس آنجلس به موازات بسته شدن صنایع بزرگ، بر تعداد کارگاه های عرق ریزان تولید پوشاک اضافه شده است و امروز یک پنجم کارگران تولیدی در این کارگاه مشغول به کارند. اکثر این کارگران، خارجی (نسل اول و دوم و سوم) و زن هستند.

نویسنده ی "پشت برچسب" می گوید به چند دلیل شهر لس آنجلس تبدیل به مرکز کارگاه های عرق ریزان تولید پوشاک شده است. یکم، بدلیل وجود صنعت سینما و مد؛ دوم بدلیل سنت ضد اتحادیه کارگری در این شهر و نبود تشکل اتحادیه ای قوی؛ سوم، نزدیکی به مکزیک که باعث می شود کارگر مهاجر ارزان و غیر رسمی به وفور در دسترس صاحبان این صنایع قرار گیرد. بسیاری از این کارگران اجازه کار ندارند بنابراین راحت به فوق استثمار تن می دهند؛ از درگیر شدن در مبارزات اتحادیه ای و سیاسی بیهیز می کنند و افزون بر این، ندانستن زبان انگلیسی و محدود ماندن به محله های ملیتی خود مانع از آن می شود که بتوانند از حقوق خود خبر دار شده و با کارگران بخش های دیگر و مبارزات سیاسی جاری ارتباط برقرار کنند. فوق استثمار این کارگران، ثروت های افسانه ای نصیب واسطه ها، دلالان کار، صاحبان صنایع و صاحبان مد و غیره می کند. نویسنده می گوید البته، «صنعت تولید پوشاک در اساس تفاوتی با دیگر صنایع آمریکا ندارد. زیرا همه اینها بر پاشنه اصل مالکیت خصوصی و رقابت می چرخند و همه آنها گرایش زیادی به انباشت فزاینده ثروت در بالا و دامن زدن به ستم نژادی و استثمار در پائین دارند. صنعت تولید پوشاک یکی از بدترین اینهاست. بهمین جهت الگوی خوبی است برای نشان دادن اینکه جامعه آمریکا چگونه کار می کند و نظام چگونه قطب بندی تشدید یابنده ای را بر پایه طبقه و نژاد تولید و بازتولید می کند.»

کتاب "جنگجویان کارگاه های عرق ریزان" علاوه بر اینکه تصویر زنده ای از مافوق استثمار این کارگران می دهد، به شرح مبارزات زنان کارگاه های تولید پوشاک در آمریکا نیز می پردازد. و با انتخاب چهره هائی از میان زنان چینی و مکزیکی و کره ای وجه اشتراک این پرولترهائی را که گاه حتا زبان هم را نمی دانند نشان می دهد. این تصویر نشان می دهد که سرمایه داری چگونه کارگران سراسر جهان را مانند زنجیری بهم می بافت. انسان بی اختیار به فکر می افتد که اگر زنان کارگاه های عرق ریزان جهان، از آمریکا تا مکزیک، ایران، چین، کره ... با یک آرمان انقلابی و با یک تشکیلات جهانی بهم وصل شوند، چه ساده می توانند زمین لرزه بزرگی را در نظام سرمایه داری بوجود آورند. نویسنده کتاب بی جهت نام کتاب را "جنگجویان زن کارگاه های عرق ریزان" نگذاشته است زیرا در آنان ظرفیت های بزرگی دیده است.

میریام چینگ در بخشی تحت عنوان "هرم استثمار کارگاه های عرق ریزان" می نویسد، واژه ی "عرق ریزان" یا مشقت خانه برای اولین بار در سالهای ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ برای توصیف نظام کار مقاطعه کاری بکار برده شد. کمپانی های بزرگتر با واسطه ها قرار داد می بستند و این واسطه ها کارگاه های عرق ریزان را اداره می کردند. «سود این واسطه وابسته به این بود که چقدر "عرق" کارگران تحت فرمان خود را که اغلب زنان و کودکان بودند، از طریق دستمزدهای پائین، ساعات طولانی کار، و شرایط غیر بهداشتی کارگاه ها، بکشد. این نظام، سوانح

هر عمل و گامی که افکار خود را بیان می کردند، لایه های گوناگون ستم را به چالش می طلبیدند؛ لایه هائی که از اتاق های کار روسا و فرمانیان شروع می شد و تا مجامع اتحادیه های کارگری، رسانه ها، کلیساها، گردهمایی های محله ای و اتاق های کوچک خانه هایشان در گتوها و باریوها ادامه می یافت.»

«پنجم، این زنان به تشکیل مراکز کارگری یاری رساندند. این مراکز آنان را قادر کرده که هم دست به مقاومت در مقابل ستم بزنند و همچنین طرق جدیدی را برای کار، زندگی، اندیشه و آفرینش بیابند...»

بسیاری از سازمان دهندگان مراکز کارگری خود کارگر نیستند. برخی از آنها خواستگاه طبقاتی کارگری دارند و برخی نیز از طبقات میانی اند. در مواردی نیز فرزندان تحصیل کرده ی همین کارگران اند که برای تشکیل مراکز کارگری به یاری آنها شتافته اند و اکنون از فعالین این مراکز هستند. سازمان دهندگان مسن تر در جنبش های رادیکال لاتین آمریکائی ها و چیکانوها در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ پیشتاز بوده اند و برخی نیز در ارتباط با جنبش سیاهان و بومیان آمریکا، جنبش زنان، همجنس گرایان و جنبش ضد جنگ و دیگر جنبش های عدالت جویانه سیاسی فعال بودند.

بسیاری از کارگران مکزیکي ابتدا در کارخانه های موسوم به "ماکیلا دورا" کار کرده اند. ماکیلا دورا یا ماکیلا، کارخانه هائی در شمال مکزیک در نوار مرزی آمریکا می باشند و مانند منطقه ی آزاد تجاری اند که سرمایه های خارجی از مالیات و تعرفه های گمرکی معاف اند. محصولات و قطعات ساخته شده در این کارخانه ها به آمریکا صادر می شود. صاحبان این کارخانه ها اغلب آمریکائی، ژاپنی و اروپائی اند. یک میلیون کارگر مکزیکي در سه هزار ماکیلا کار می کنند. آن بخش از ماکیلا دوراها که عمدتاً زن استخدام می کنند در زمره کارگاه های عرق ریزان محسوب می شوند. زنان حقوقی نزدیک به ۵۰ سنت در ساعت دریافت می کنند. به این ترتیب سرمایه داری آمریکا از کارگر ارزان جهان سومی برای تولیدات داخلی خود استفاده می کند بدون آنکه هزینه های حمل و نقل از راه دور بپردازد یا مجبور به وارد کردن نیروی کارگر مهاجر و تقبل "دردسر" های مربوط به حق بیمه بهداشت و بازنشستگی و حق اعتصاب و غیره باشد.

در دهه ۱۹۷۰ بانک جهانی و صندوق بین المللی پول سیاست های "نئولیبرالی" را به مکزیک تجویز کرد که عبارت بودند از ایجاد مناطق آزاد تجاری، تجاری کردن کشاورزی، پائین آوردن ارزش پول، حذف تعرفه های گمرکی، خصوصی سازی، برقراری نظام مقاطعه کاری، کم کردن دستمزدها، زدن برنامه های اجتماعی، لگدمال کردن حقوق کارگران، زنان و مردم بومی.

میريام چینگ می نویسد: «نئولیبرالیسم با ستم جنسیتی و ملی خوانائی دارد. زنان جهان سوم اکثریت مهاجرین را در مشاغل مانند کلفتی، دست فروشی، کارخانه های ماکیلا، و خدمات تشکیل می دهند. در نتیجه ی کاسته شدن بودجه آموزش و پرورش و خانه های دولتی و یارانه های غذائی، زنان بیش از همه زنان لطمه خورده اند و کار پرداخت نشده اشان افزایش یافته است.»

میريام می نویسد، سازمان یابی این کارگران بسیار مشکل است زیرا کارگران "مقاطعه ای" هستند و هر زمان که مقاطعه کار پروژه ای می گیرد آنان را به کار فرا می خواند. اما کارگران مشقت خانه ها، با وجود شرایط کاری بی ثبات و پراکندگی راه متشکل شدن و متشکل مبارزه کردن را یافته اند. مراکز کارگری که در محله های کارگری تشکیل شده اند، مانند خود کارگران فقیرانه اند. میريام می گوید، زنان این مراکز کارگری، در مبارزات خود باید مانند دسته های چریکی عمل کنند؛ یعنی دسته های کوچک با قدرت آتش کم که با خصمی روبرویند که از قدرت آتش بالا و امکانات زیاد برخوردار است؛ پس باید از استراتژی و تاکتیکهای مناسب این توازن قوا برخوردار باشند.

در این کتاب نکات گفتنی بسیار است. یکی از نکات مهم که نویسنده اشاره می کند ضرورت بالا رفتن آگاهی زنان کارگر در مورد مردسالاری است. وی می گوید:

«سازماندهی موفقیت آمیز کارگران زن که نسبتشان در حال افزایش است، مستلزم آوردن آگاهی جنسیتی به درون روند سازماندهی کارگری است. ستم جنسیتی نقش عظیمی در شکل گیری زندگی زن کارگر مهاجر دستمزد پائین، بازی می کند. مشکلاتی که بعنوان زن مقابل آنهاست، در نتیجه ی طبقه، نژاد و جایگاه ملی شان چند برابر می شود. ... زنانی که من با آنها مصاحبه کردم وقتی به موقعیت مسئولیت های مهم رسیدند، مجبور بودند سخت بجنگند (چه فردی و چه بصورت کلکتیو) تا مهارتهایشان را افزایش دهند و رهبری خود را بقبولانند. آنان آموختند در مورد مسائل مشکل تصمیم گیری کنند، تشکلات

خود را رهبری کنند، و در مقابل حملات نژادپرستانه، بورژائی و مردسالارانه ای که به شخصیتشان می شد عقب ننشینند. اینان نیز مانند زنان جنبش های دیگر اغلب با عملکردهای ضد زن که افکار و خدماتشان را تحقیر می کردند روبرو بودند؛ اینان نیز مانند زنان جنبش های دیگر، با مسئولیت ناپذیری در خانواده در رابطه با فرزند داری و مسئولیت های خانواده روبرو بودند که بر شرکتشان در مبارزه تاثیر می گذاشت؛ اینان نیز با آزار جنسی و دیگر چالش ها روبرو بودند. آن زنانی که این مبارزات را بدوش گرفتند گاه متهم به تفرقه افکنی و طرح موضوعات تابو می شدند و باید استواری نشان می دادند تا در مقابل این حملات به موضع دفاعی، حس تقصیر و عقب نشینی نیفتند. با وجود مشکلات بزرگ، این زنان که زخم جنگ بر تن دارند، این پیشقراولان طبقه کارگر در رهایی زنان، دروازه ها را گشودند تا خواهرانشان بتوانند وارد این جنبش ها شده و در آن ها بمانند.» (ص ۲۲۰).

3/4

استثمار زنان خارجی در کردستان عراق

گزیده ای از مقاله

وضعیت کارگران خارجی در کردستان عراق شرم آور است
نوشته: مایکل کمبر- نیویورک تایمز*

ترجمه: فرح طاهری- برگرفته از تارنمای شهروند

دستان زن ریز نقش فیلیپینی می لرزید. او از ترس گیر افتادن، پنهان شده بود. او و یکی از دوستانش، شش ماه پیش به عنوان کارگر خارجی به ناحیه خودمختار کردستان عراق آمده اند. حالا آنها نگرانند که گرفتار شوند و مجبورشان کنند به اربیل برگردند؛ جایی که برای یک ماه در خانه ای زندانی بودند و بایستی مجانی کار می کردند، زیرا پاسپورت و تلفن دستی و بلیت هواپیمایشان را از آنها گرفته بودند. این دو با التماس از آنها که اسیرشان کرده بودند، خواسته بودند تا بگذارند به کلیسا بروند و از آنجا با سایر کارگران فیلیپینی تماس گرفته بودند تا ترتیب فرار آنها را بدهند.

هزاران کارگر خارجی ظرف سه سال گذشته به منطقه ی کردنشین شمال عراق، که حالا برای جذب کارگر خارجی به بزرگترین منطقه در خاورمیانه تبدیل شده، آمده اند. آنها از اتیوپی، اندونزی، فیلیپین، بنگلادش و سومالی آمده اند تا با رشد اقتصادی کردستان به تغییر شکل جامعه ی کردها کمک کنند.

ظرف دو هفته با همه ی این کارگران مصاحبه شد و تقریباً تمامی آنها گفتند که توسط کارگزاران مهاجرتی که ترتیب سفر آنها را داده اند، فریب خورده اند. بعضی از آنها، که قادر به برقراری ارتباط نبودند، حتی نمی دانستند در چه کشوری هستند. به محض ورود، پاسپورت های آنان توسط آژانس های کاریابی توقیف شده بود و آنها قادر به بازگشت به وطنشان نیستند.

بعضی هاشان از اینکه به اینجا آمده اند، راضی اند، اما حق الزحمه ی آژانس های کاریابی آنچنان زیاد است که اغلب بیش از دستمزد دو سال کار آنها میشود. برای اینکه حق الزحمه ی این آژانس ها را بپردازند، بسیاری از این کارگران، وام هایی با بهره های بالا گرفته اند در حالی که حقوق آنها معادل بهره ی این وام هاست. آنها می گویند در این صورت انگار که ما داریم مجانی کار می کنیم.

مادامی که جنگ در جنوب عراق ادامه دارد، اینجا در شمال، کیلومترها پروژه های خانه سازی شروع شده و دستمزد برای کردها از سال ۲۰۰۳ هفت برابر شده است. میلیاردها دلار سرمایه گذاری از ترکیه و آمریکا به اینجا سرازیر شده و استخراج مقادیر زیادی نفت تازه آغاز شده است.

برای کردها - که خودشان نسل ها کارگر خارجی در اروپا بودند - آوردن کارگر خارجی از آسیا و آفریقا به وضعیت موجودشان مربوط می شود. تعداد کمی از کردها حاضرند در مشاغلی با حقوق های پایین کار کنند و بسیاری از کردها هم به دلیل دشمنی دیرینه رغبتی به استخدام اعراب محلی ندارند.

زنان خارجی با وضعیت دیگری هم روبرو هستند. همانگونه که بعضی ثروتمندان حوزه ی خلیج فارس بعضی از روش های زندگی اروپایی را پیشه کرده اند، کردهای سنتی نیز چنین کرده اند: افراد ثروتمند و قدرتمند مایلند که زنان خدمتکار غیر مسلمان به طور شبانه روزی داشته باشند تا برایشان مشروبات الکلی سرو کنند و مردان اینگونه خانواده ها مایلند روابط جنسی خارج از ازدواج داشته باشند که این هر دو برای زنان کرد ممنوع است.

گزیده ای از "نبرد زن" ارگان دسته زنان هشت مارچ افغانستان

هفته محو خشونت علیه زنان یا

هفته حمایت از خشونت علیه زنان

رژیم دست نشانده و ارتجاعی حامد کرزی هفته اول قوس ۱۳۸۶ را بنام " هفته محو خشونت علیه زنان " اعلان نموده است. از زمان تجاوز امپریالیستها به افغانستان و نشانندن حامد کرزی به کرسی دست نشاندهگی تا کنون وعده های سرخرمن برای توده ها وبخصوص زنان داده اند . یکی از وعده های اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده " تامین حقوق و آزادی زنان " است که بطور مرتب از طریق رسانه های فرمایشی مورد تبلیغ وترویج کاذبانه قرار می گیرد. متأسفانه یک تعداد تسلیم طلبان قبلاً مربوط به جنبش ملی - دمکراتیک نیز به این ساز می رقصند و به مبلغین امپریالیستها در افغانستان تبدیل گردیده اند.

با حرکت از این واقعیت که قدرت های امپریالیستی آزادی خلقها را در نظر ندارند، باید گفت که هر نوع تبلیغی که مبنی بر همکاری با امپریالیزم باشد ، چیزی نیست جز به کجراه کشاندن مبارزات خلق ها و آشتی دادن این مبارزات با امپریالیزم و قدرت های امپریالیستی. اصلاحات ناچیزی که توسط امپریالیستها بعمل آمده آنقدر سطحی و کم دامنه است که زنجیرهای ستم را که بر دست ها و پاهای زنان پیچیده حتی نمیتواند سست تر نماید چه رسد به اینکه آنرا پاره کند . امروز بخش عمده رژیم دست نشانده را زن ستیزان قهاری تشکیل میدهند که از اعلام مواضع شان علیه زنان خجالت نمی کشند. آن عده از گردانندگان رژیم که خود را طرفدار حقوق و آزادی زنان قلمداد مینمایند در واقع فریبکارانی اند که از برادران دیگر شان در زن ستیزی کم و کسری ندارند.

مسئله اساسی این است که دموکراسی دارای خصلت طبقاتی است ، در جامعه ای که به طبقات تقسیم شده باشد ، دموکراسی نمیتواند در خدمت همه ای افراد جامعه قرار داشته باشد بلکه دموکراسی خصلت طبقاتی را دارا خواهد بود . دموکراسی در خدمت طبقه حاکمه بوده و بر بقیه دیکتاتوری اعمال میکند . دولتی را بدون خصلت طبقاتی نمیتوان یافت ، دولتی که ابزاری در دست یک طبقه برای سرکوب طبقه ای دیگر نباشد وجود ندارد . دردنیایی که با تقسیمات عمیق طبقاتی و نابرابری عمیق اجتماعی رقم میخورد ، صحبت از دموکراسی بدون ماهیت طبقاتی بی معنا و بد تر از بی معنا است . تا زمانی که جامعه به طبقات تقسیم شده است ، دموکراسی برای همه نمیتواند وجود داشته باشد . این یا آن طبقه حکم خواهد راند و آن نوع از دموکراسی را حمایت وتقویت خواهد کرد که به منافع واهدافش خدمت کند . سوال اینست : کدام طبقه حکومت خواهد کرد ؟ و آیا حاکمیت نظام دموکراسی این طبقه به تداوم تقسیمات طبقاتی و مناسبات استثمار و ستم ونا برابری مربوط به آن خدمت خواهد کرد و یا در خدمت نابودی واقعی همه اینها خواهد بود.

تجاوز امپریالیستها به رهبری امپریالیزم امریکا بر افغانستان وعراق نه بخاطر " تأمین دموکراسی " و " آزادی زنان " است بلکه بخاطر برقراری امپراطوری شان در این منطقه است . آنها میخواهند نظمی را در منطقه برقرار سازند که منافع ایالات متحده را به بهترین صورتش تأمین نماید.

این نظام از حکومت قانون صحبت میکند ، درحالیکه خودش بزرگترین ناقض قانون بوده و تمام معاهدات بین المللی را نقض میکند . برای امپریالیست این مهم نیست که چه کسی دموکرات است و چه کسی ناقض حقوق بشر، چه کسی مستبد یا تروریست است و چه کسی قدیس، بلکه مهم اینست که چه کسی به منافع نظام جهانی امپریالیستی خدمت میکند و چه کسی ضرر میرساند.

هر حرکتی که در جهت خلاف منافع جهانی امپریالیست ها ، بدون شک از نظر آنها یک حرکت ضد دموکراتیک و ضد حقوق بشری وانمود میگردد. به همین لحاظ هم هست که امپریالیستها در هر جا بر دامنش ترین افراد متکی می شوند و از ارتجاعی ترین نیروها حمایت به عمل می آورند.

امپریالیستها برای پیشبرد اهداف اقتصادی وسیاسی خویش نیاز به نوکران بومی و سر سپرده دارند. نوکران بومی امپریالیستها در افغانستان کنونی هارترین و وحشی ترین افرادیست که در خدمت اشغالگران درآمد آورنده اند که به هیچ اصولی

برای وارد کردن چنین کارگرانی، شبکه های دست اندرکار به سوی کشورهای فقیر می روند. برای ۱۵۰ رفته رفته بنگلادشی که خیابانهای کردستان را تمیز می کنند، سفر به این سرزمین از آژانس مسافرتی میکس واقع در شماره ۵ خیابان یونانی داکای بنگلادش آغاز شده است.

....

یک واسطه که صدها زن نوجوان و جوان حدود بیست ساله ی آسیایی و آفریقایی را به اینجا آورده است و تاکید داشت ناشناس بماند، گفت که بعضی ها از اینکه از آنها تقاضای سکس شده شکایت دارند. این خانم واسطه گفت، یکی از مشتریان من از یک زن جوان و زیبای اتیوپیایی خوشش آمد و به من پیشنهاد داد که برای او پول بیشتری خواهد داد. او با آن زن چندین ماه غیبش زد، و خیلی غیرمنتظره آن زن را با هزینه خودش به وطنش برگرداند. من مشکوکم که آن زن حامله بوده باشد.

یک زن فیلیپینی که از ترس کارفرما خود را تنها با نام کوچک کیکای معرفی کرد، گفت که او و یک زن جوان دیگر تصور میکردند برای کار در یک رستوران برای ماهی ۶۰۰ دلار به کردستان که جایی ست نزدیک یونان، می روند. او گفت: در فیلیپین به ما گفتند قرارداد در دویی بسته می شود، در دویی مامور آژانس گفت، قرارداد در فرودگاه است. در فرودگاه چمدان های ما را قاپیدند و زیر دستگاه گذاشتند و سر ما داد زدند که بروید، بروید قراردادتان در کردستان است. ما قاطی کرده بودیم و نمیدانستیم باید چه بکنیم.

کیکای گفت، در سلیمانیه یک مامور از آژانس کاریابی "قدم خیر" ما را در فرودگاه ملاقات کرد. او اسلحه داشت و با ماموران اداره مهاجرت و پلیس دوست بود. آنها پاسپورت های ما را گرفتند و ما را به خانه ای بردند. ما بسیار ترسیده بودیم و نمیدانستیم آنها چه می گویند. سپس زنی با قراردادی آمد که نشان میداد در ازای کار در هتل ماهی ۲۰۰ دلار به ما می دهند.

اگر آنها بخواهند آنجا را ترک کنند باید ۲۰۰۰ دلار برای پس گرفتن پاسپورتهایشان بپردازند. گرسنه و سرمازده، در حالی که در سرمای زمستان آنجا تنها یک تی شرت به تن داشتند، قرارداد را امضا کردند. مثل همتهای بنگلادشی شان، کیکای میگوید، حقوق او معادل بهره ی وامی ست که برای آمدن به آنجا گرفته و به آژانس پرداخت کرده؛ جایی که وقتی فهمیده بخشی از عراق است، شگفت زده شده است.

آژانس کاریابی قدم خیر این ادعا را که کارگران خارجی نسبت به جایی که می آمدند و شرایط آن ذهنیتی نداشته اند، رد میکند، اما چندین قرارداد دیگر آنها نشان می دهد که کارگران در صورت لغو قرارداد بایستی ماهی ۱۰۰ تا ۳۵۰ دلار برای ماه های باقیمانده از قرارداد جریمه بپردازند. معمولاً این قراردادها دو یا سه ساله هستند.

سانا محمد، کارمند آژانس قدم خیر می گوید: این کسب سریع رشد کرد. آژانس برای یک بار از هر خانواده کرد که خدمتکار می خواهد ۲۵۰۰ دلار دریافت می کند.

یوبدار ابو، ۲۳ ساله اکتبر ۲۰۰۷ از اتیوپی به کردستان رسید در حالیکه به او گفته شده بود به ترکیه می رود.

خانم محمد می گوید: همین حالا ده دختر اندونزیایی مورد نیاز است که در حال اقدام هستیم، گرچه دختر اتیوپیایی داریم ولی آنها اتیوپیایی نمی خواهند. می گویند آنها بی ریخت هستند - پوست سیاه نامأنوس است. (مثل همان چیزی که مسئول پاکسازی شهرداری میگفت که رفتگرهای بنگلادشی باید از بازار دور نگه داشته شوند، زیرا مورد آزارهای نژادپرستانه واقع می شوند).

او اینجو یک دختر ۱۸ ساله ی اندونزیایی ست که پاییز امسال، کمی بعد از تولد هجده سالگی اش، وارد کردستان شد و فکر میکرد که به ترکیه رفته است. او ماهی ۱۵۰ دلار می گیرد و بخت یارش بوده که به عنوان خدمتکار خانم لطیفه نوری، یک زن مهربان و بامزه ی ۷۵ ساله که معلول است، کار میکند. ... اما کیکای به خوش شانسی او نیست. او میگوید، سرپرستش پاسپورت و اوراق هویت او را گرفته. "فکر میکنید بدون اینها در فرودگاه میگزارند خارج شوم؟ اگر نمیگذارند پس من گیر افتاده ام و آینده ای در اینجا برایم متصور نیست." 3/4

جز منافع خود و اربابان خویش پای بندی ندارند.

خانه زندگی کنم لذا به وزارت امور زنان پناهنده شدم. خانم سیما سمر رئیس کمیسیون مستقل حقوق بشر "خشونت علیه زنان را محکوم نموده و گفت که خشونت امسال نسبت به سالهای دیگر کاهش یافته است، امسال بیش از ۵۵۰ مورد خشونت علیه زنان اتفاق افتاده است."

.... در حالیکه رادیو کلید ساعت ۶ شام ۹ ثور ۱۳۸۶ گزارش داد که: "از اول حمل الی سی حمل ۱۳۸۶ مجموع کل خشونت ها در هرات ۲۰۰ مورد خشونت فامیلی بوده است" در حالیکه این گزارش هم صحیح نیست، زیرا فقط این ها گزارشات است که در ارگان های دولتی ثبت گردیده اند. اکثریت خشونت ها و حتی قتل‌های ناموسی در اطراف و دهات اصلا به دولت نمی رسد، در حالیکه روزانه هزاران زن دردهات مورد لت و کوب قرار میگیرند ولی هیچکدام از این خشونت ها بدولت نمی رسد.

اما دروغ بی سرو دم خانم سیما سمر را ببینید، در صورتیکه در یک ولایت در ظرف یکماه دوصد مورد خشونت اتفاق افتاده باشد در این ولایت در ظرف ۹ ماه حد اقل ۱۸۰۰ مورد خشونت علیه زنان اتفاق افتاده، در حالیکه کسیکه سنگ دفاع از حقوق زن و حقوق بشر را به سینه میزند کل خشونت ها را در افغانستان ۵۵۰ مورد می گوید. زهی بی شرمی. مرگ بر دروغگویان! به پیش بسوی مبارزه علیه ستمگران و استثمارگران و اربابان اشغالگر شان! به پیش به سوی محو امکان ستم و استثمار!

امروز کمیسیون "مستقل حقوق بشر" و وزارت امور زنان از معیارهایی حمایت میکنند که جامعه سنتی عقب مانده فتوادی در برابر زنان به اجرا می گزارد. در تجلیل از هشتم مارچ امسال شعار کمیسیون به اصطلاح مستقل حقوق بشر افغانستان که دیوار های شهر را مزین ساخته بود، به زنان نوید میداد که: "جایگاه مناسب زن در خانواده نمودی از خانواده سالم است و خانواده سالم تضمینی است برای جامعه سالم." این بدان معنی است که زنان باید بپذیرند که مردان رئیس فامیل اند و "حامی و نگهدار ناموس داری" زنان و دختران خود. بر این مبنا خانواده سالم خانواده ای است که این قیودات و معیارها را عملی نموده و در چوکات آن حرکت کند. کمیونی که از چنین دیدگاه های ارتجاعی بدفاع برخیزد آیا میتواند از حقوق زنان دفاع نماید؟ جواب کاملاً منفی است.

حرکات کمیسیون به اصطلاح مستقل حقوق بشر و وزارت امور زنان رژیم پوشالی پرده فریبی است برای پوشاندن تجاوزات و خیانت های ملی و همچنین تجاوز به حقوق زنان. در حالیکه عامل اصلی چنین خیانت ها و قتل ها رژیم فاسد کزری است که با مهر سکوت بر لب و یا سوق دادن قضیه به مجراهای "ناموس داری" فتوادی، مجرمین وقتالین را برائت میدهد. رژیم پوشالی کزری برای اینکه پرده فریبی بر روی اشغالگری اربابان و خیانت ملی خودش کشیده باشد، در لفظ آزادی زنان و دفاع از حقوق شان را علم میکند، اما عملاً در جهت اسارت زنان گام برمیدارد و از معیارهای سنتی عقب مانده فتوادی دفاع مینماید. چنانچه در ظرف چند سالی که از عمر رژیم دست نشانده میگذرد، ما شاهد بوده ایم که هر فیصله ای که جرگه های قومی نموده رژیم پوشالی علاوه بر آنکه با فیصله های مذکور مخالفتی نکرده است بلکه آن فیصله ها را تأیید نیز نموده است. رژیم کزری همه روزه مردم را دعوت میکند تا جرگه های قومی را جوړنموده و قضایا را از طریق جرگه ها حل و فصل نمایند. هر قدر که این جرگه های قومی رشد نماید به همان اندازه رسوم و عنعنات فتوادی بیشتر بر جامعه مستولی گردیده و زنان را وادار میسازد تا از این رسم و عنعنات فرتوت فتوادی پیروی نمایند و حرکات شان را طبق این معیار ها عیار سازند.

این حرکات آگاهانه در جهت مهار نمودن مبارزات آزادیبخش توده ها و بخصوص زنان مبارز است و رژیم پوشالی میخواهد که از این طریق مبارزات نصف نفوس جامعه را تحت کنترل خویش درآورد. در واقع رژیم میخواهد روحیه مبارزه و شورشگری را در نهاد زنان سرکوب نماید و یک نیروی قدرتمند در راه انقلاب را عطل و باطل نگه دارد. ما باید آگاهانه و جرئتمندانه و با تقبل فداکاری علیه این توطئه های ارتجاعی زن ستیز مبارزه کنیم. 3/4

منبع: نبرد زن شماره ۵

ویلاگ دسته هشت مارچ زنان افغانستان
www.nabardezan.persianblog.ir

آدرس مکاتباتی

nabardezan@gmail.com

بر میگردیم به "آزادی زنان" و "هفته موخوشونت علیه زنان". روز دوشنبه ۵ قوس ۱۳۸۶ ساعت ۲ بعد از ظهر در برنامه بانو که از طریق تلویزیون طلوع پخش گردید. خانم کریمه سالک مهمان برنامه بود. بعد از طرح سوالات و طفره رفتن های خانم سالک وقتیکه از وی سؤال شد که شما چه راهی را برای محو خشونت در افغانستان پیشنهاد میکنید؟ خانم سالک به نمایندگی از وزارت امور زنان و ریاست های مربوط آن گفت: "بهترین راه برای بیرون رفتن از این معضل این است که دست به تبلیغات زده و از طریق رادیو، تلویزیون، مطبوعات، ورکشاپ ها، سیمینار ها و از طریق ملا امامان مساجد سطح آگاهی مردان را بالا ببریم تا به حقوق خود و زنان پی ببرند و دست از خشونت بردارند."

.....

در رابطه به اینکه خانم سالک یکی از راههای حل معضل زنان را تبلیغ ملامامان مساجد میداند بیجا نیست که خطابه ملامام مسجد جامع وزیر اکبر خان را که روز جمعه از طریق تلویزیون طلوع در مورد زنان پخش گردید یاد آوری کنیم. ملا امام مسجد جامع وزیر اکبر خان گفت: "زن باید آرایش را به غیر از محارم به دیگران ظاهر نسازد، دست و روی که ظاهر است باید که به نامحرم جلوه گر نشود و زنان باید که در روی خود آرایش را نمایان نکنند و اگر میخواهند که روی خود را آرایش نمایند باید که حجاب اسلامی را رعایت نمایند یعنی روی خود را بپوشانند. در صورتیکه از روی لخت فتنه بر خیزد، لختی روی ممنوع است." فساد اخلاقی فقط مربوط به زنان است، اما در ارتباط با مردان و آرایش شان چیزی صحبت نمیشود. چرا مردان را در پستوهای خانه جمع نمیکند و حجاب را برای شان تبلیغ نمی نمایند، در حالیکه اکثر فساد، زنا، اوباشی، قتل و فحاشی در افغانستان کنونی مربوط مردان است.

زنان با صدای بلند فریاد بر می دارند که:

"اگر ما انسانیم چرا مجاز نیستیم روابط اجتماعی برقرار کنیم؟ اگر ما انسانیم چرا اجازه شرکت در سیاست را نداشته باشیم؟ ما در پستوها جمع می شویم و نمیتوانیم پای مان را از در بیرون بگذاریم. مردان بیشتر و اوباش ما را بازیچه می انگارند. ما را به فحشا سوق میدهند و آزادی عشق ورزیدن را از ما میگیرند!" بکارت "فقط برای زنان است! تعداد زیادی معبد برای زنان عقیف ساخته اند، اما معابد مخصوص مردان عقیف کجا است؟! برخی از ما را در مدارس زنانه راه داده اند اما آنجا نیز مردان بیشتر و اوباش به ما آموزش میدهند. تمام روز کلاس بحث "همسر پاکدامن و مادر خوب" است. در واقع بما یاد میدهند که در فحشای مادام العمر تخصص پیدا کنیم. آنها از سرکشی ما می ترسند. چه فلاکتی! خدای آزادی تو کجائی؟ به یاری ما بشتاب! ما بیدار شده ایم! زنان باید متحد شوند و همه این ارواح شیطانی را که به ما تجاوز میکنند و آزادی جسمی و روحی ما را نابود میکنند، از صحنه گیتی پاک کنند."

خانم سالک! تبلیغات تلویزیونی و ورکشاپ های شما آنقدر اثرات خود را گذاشته است که جنایتکاران مسلح و مقتدر در دستگاه حاکمه شما با تمام بی شرمی و بی حیائی در محبس پل چرخه به زنان زندانی تجاوز جنسی نموده و باردار شان ساخته اند.

این گند و کثافت کاری رژیم تان را علیرغم نمایش "هفته محو خشونت علیه زنان" حتی رسانه های وابسته به رژیم هم نتوانست چشم پوشی نمایند و از روی ناچاری افشا نمودند، اما بزودی سروصدای شان خاموش گشت. این گند و کثافت کاری نه اولین کار این رژیم است و نه آخرین آن. شما در هر ولایت ریاست امور زنان دارید. در هر یک از این ریاست ها یک شلتر (Shelter) برای زنانیکه از خانه شوهر یا پدر بنا بدلالی فرار میکنند ساخته شده است. زنانیکه توسط شما و ریاست های امور زنان تان به شلتر ها سوق داده شده اند به چه نتایجی دست یافته اند جز کشانده شدن به فحشای اجباری؟ تمام شلترهای تان به فاحشه خانه های رسمی جنایتکاران قلدر منش دولتی تبدیل گردیده اند. هر یک از این قلدر منشان با پروئی با موتر های آخرین سیستم به شلتر ها می آیند و هرزنی را که مورد پسند شان باشد با خود می برد و بعد از تجاوز جنسی او را دوباره به آنجا بر میگردداند. این است نمونه محو خشونت علیه زنان توسط رژیم پوشالی.

دختری که از خانه شوهرش فرار نموده و به وزارت امور زنان پناهنده شده، سرنوشتهش را از طریق تلویزیون طلوع چنین بیان نمود: "هفت سال داشتم که با مرد نود ساله ای بدل گردیدم. اکنون هفده سال دارم دیگر نمیتوانم در آن

ماندانا رحیمی - برگرفته از اینترنت

مقاله ای از آقای بنام "بهزاد سهرابی" به تاریخ ۲۴/۱۱/۸۶ در سایت "سلام دمکرات" به مناسبت ۸ مارس درج شده است. هنگام خواندن این مقاله انسان دچار این حیرت می شود که آیا ایشان به مفهومی تحت عنوان «مساله زن» و عمق و دامنه ی آن آشنا می باشند یا اینکه صرفا برای هم رنگ شدن با جماعت و نان را به نرخ روز خوردن، خود را ملزم به نظردهی دیده اند.

چند سالی است که «اعلام موضع» بر سر مساله زنان و حمایت های این چنینی مد روز شده است. اگر زمانی طرح این مساله از جانب بسیاری نیروهای سیاسی مدعی سوسیالیسم بعنوان موضوعی فرعی و ثانویه قلمداد می شد، امروزه وضع متفاوت شده است. مبارزه و مقاومت زنان و تلاش نظری و عملی فعالین جنبش زنان، همگان را وادار به موضع گیری کرده است. امروز چگونگی نگاه به جنبش زنان و مساله زنان بطور کلی و در پی آن ارائه راهکار برای پیشرفت و گسترش آن، تبدیل به موضوع روز و در دستور کار شده است. هر نیروی سیاسی و یا هر شخص منفردی اینرا حس کرده است که داشتن دغدغه بر سر مساله زنان، شاخص مهمی برای مشخص کردن موقعیت اوست. اینکه کجا ایستاده است و به واقع تا چه درجه ای و خواهان چه جامعه ایست. اینرا از بالا تا پایین این جامعه ی خفقان زده حس کرده اند. درک نه. بلکه حس کرده اند.

چندی قبل در شهری کوچک و مذهبی شعاری را بروی دیواری دیدم از این قرار: «شاخص پیشرفت هر جامعه ای موقعیت زن در آن جامعه است». این شعار در کنار شعار «خواهرم حجاب صدف توست» نوشته شده بود و آشکارا کپی برداری ناصداقانه ای بود از شعار جنبش کمونیستی مبنی بر "درجه ی پیشرفت یک جامعه با درجه ی آزادی زنان آن جامعه سنجیده می شود". بنظر می آمد گسترش، دامنه و البته در دسر این مساله برای جمهوری اسلامی به درجه ایست که او را وادار به چنین کپی برداری هایی که هیچ مطابق با اصل نیست، می کند.

در نوشته ی آقای سهرابی چیزی نمی یابید بجز تلاشی ناموفق برای "اعلام موضع". تاریخچه، تاریخچه است و تکرار مکرر آن نه اعتباری می بخشد و نه اینکه کسی میتواند آنرا انکار کند. اینکه در سال ۱۸۷۵ در نیویورک چه اتفاقی افتاد و بعدها چه کسانی و در چه سالی آن اتفاق را چگونه گرامی داشتند و چه سنتی را پایه گذاری کردند را همگان می دانند. تا اینجای قضیه، قصه ی تاریخ است. اما تاریخ آنجایی که قرارست خاص شود و بطور مشخص مورد بررسی و نقد و پژوهش قرار گیرد، دشوار می شود. بخصوص برای کسانی که در عین محدودیت های ایدئولوژیک و سیاسی و فقدان درک همه جانبه و ژرف از مساله زنان، خود را در موقعیت اعلام نظر هم می بینند.

نوشته ی آقای سهرابی نشان میدهد که ایشان در جریان جدل ها و منازعات و بعلاوه تلاش های نظری که در جنبش کمونیستی بر سر مساله زنان جاری بوده و هست قرار ندارند. ضمنا مطالعه و درکی نیز از جنبش فمینیستی، تلاش های ارزشمندی که توسط زنان فمینیست در نظریه پردازی و نقد دیدگاه های سنتی در زمینه مساله زنان و ارائه راهکار صورت گرفته، ندارند. آقای سهرابی - لابد بنظر خود برای طبقاتی کردن موضوع - همه جا "زن و مرد" را با هم مورد خطاب قرار داده است. ایشان می نویسند:

"امروز ما شاهد مناسبات تولیدی و روابط کار و سرمایه ای هستیم، که در آن زنان و مردان در عرصه کار و زندگی، به یک اندازه استثمار شده و در فضا ی آکنده به تمامی اشکال ستمگرانه دست به گریبانیم که بیان هر خواست انسانی جرم تلقی شده و زن و مرد معترض، به این مناسبات به یک میزان دادگاهی و محاکمه می شوند و احکام صادره بدون تبعیض بر سر زنان و مردان نازل شده و"

بنظر می آید ایشان در کره مریخ به سر می برند و یا اینکه دچار بیماری کور جنسی می باشند. در نظام سرمایه داری در مناسبات میان کار و سرمایه، زنان و مردان کارگر استثمار می شوند. اما اصرار بر "یکسان بودن این استثمار هم نشان از درک پائین از اقتصاد سیاسی سرمایه داری و مکانیسم کارکرد آن دارد و هم نشان از نگاهی مردسالارانه. در مناسبات کار و سرمایه، زنان بخاطر جنسیت خود (و نه صرفا بخاطر کارگر بودن) دستمزد پائینتری نسبت به مردان

دریافت می کنند. شعار "مزد برابر برای کار برابر" همین موضوع را مورد برخورد قرار میدهد. به یک معنا زنان کارگر در روند کار با استثمار بیشتری روبرویند. آنها نسبت به مردان کارگر ارزش افزوده ی بیشتری را بحساب سرمایه دار واریز می کنند. امروز با رشد روند گلوبالیزاسیون و زبانه شدن بیشتر نیروی کار، این امر ابعادی فاجعه بار بخود گرفته است. این تازه یک جنبه از این مناسبات استثمارگرانه است. جنبه هایی مانند توهین، تحقیر، سوء استفاده های جنسی و هزار درد دیگر، جوانب دیگری از این مناسبات است. کار خانگی زنان (چه زنان کارگر و غیره) موجب چرخش سودآورتر سرمایه برای کل نظام سرمایه داری است. بخش بزرگی از بازتولید نیروی کار، بر عهده کار رایگان و فرساینده زنان است که همه ی آن فعالیت هایی که به خانه داری معروف است را انجام می دهند؛ و شمار زنانی که افزون بر اشتغال در خارج از خانه هم چنان بردگان کار خانگی می باشند روز به روز بیشتر می شود. بنابراین جنسیت زدائی از این موضوع و گفتن اینکه "زنان و مردان در عرصه ی کار و زندگی به یک سان استثمار می شوند" در خوش بینانه ترین حالت فقط یک شوخی عقب مانده و تلخ و خارج از بعد زمان و مکان بنظر می آید.

بعلاوه ایشان درکشان از «مناسبات تولیدی» محدود به رابطه ی خرید و فروش نیروی کار میان سرمایه دار و کارگر است. نتیجتا قادر نیستند درکی مارکسیستی از جایگاه ستم بر زن در نظام اجتماعی اقتصادی سرمایه داری، به پیش بگذارند. مناسبات تولیدی پیش از هر چیز یک پدیده ی اجتماعی است که رابطه ی خرید و فروش نیروی کار میان سرمایه دار و کارگر تنها یک بخش از این مناسبات تولیدی اجتماعا سازمان یافته است. خرید و فروش نیروی کار میان سرمایه دار و کارگر بر بستر یک روابط اجتماعی پیچیده انجام می شود که جایگاه فرودست و نابرابر زن یکی از مولفه های مهم آنست. کالائی بنام نیروی کار نیز در یک فرآیند کلی اجتماعی تولید می شود که زنان از زمان زائیدن تا ارائه خدمات خانگی نقشی اساسی در آن دارند. اما برخلاف کارگر، نقش زن در این فرآیند اجتماعی پنهان می ماند. و نگاه مردسالارانه مشتاق پنهان ماندن این نقش در جریان بازتولید جامعه می باشد. ندیدن این واقعیت و تقلیل دادن مناسبات تولیدی به رابطه ی میان کارگر و سرمایه دار، بیان یک درک اکونومیستی از روابط تولیدی و اجتماعی استثمارگرانه است. این درک درون جنبش کارگری غلبه دارد و به همین دلیل است که گرایش مردسالاری ویژگی اغلب جنبش های سندیکائی و اتحادیه ای در ایران و در جهان می باشد. تا زمانی که جنبش کارگری این درکها را از صفوف خود نزاداید، قادر نخواهد بود شکافی را که بورژوازی از طریق تقویت مرد سالاری بین زن و مرد کارگر بوجود آورده خنثی کند. خنثی کردن این شکاف با لاپوشانی کردن آن تفاوت دارد. بورژوازی این شکاف را لاپوشانی می کند اما یک کارگر آگاه آن را افشا می کند تا آن را محو کند.

امثال آقای سهرابی قادر به درک و تصور این نکته نیستند که زن کارگر در هر لجزه هم کارگری است که استثمار می شود هم زنی است که بر او ستم مضاعف می شود. اگر اولی از سوی سرمایه داران اعمال می شود، دومی از سوی سرمایه داران و مردانی است که در ستم بر زن با سرمایه داران شریک شده اند. زن کارگر ناچار است علیه ستم طبقاتی و ستم جنسیتی همزمان مبارزه کند. مبارزه طبقاتی بدون مبارزه علیه ستم جنسیتی عمق نمی یابد. بدون مبارزه با بینش مردسالارانه در صفوف جنبش کارگری نمی توان صحبت از اتحاد میان زن و مرد کارگر کرد.

از نظر آقای سهرابی «زن و مرد معترض به این مناسبات به یک میزان دادگاهی و محاکمه می شوند.... احکام صادره بدون تبعیض بر سر زنان و مردان نازل می شود و....».

نگارنده با خواندن این سطور برایش این سوال پیش آمد که ایشان از کدام دنیا سخن میگویند. از دنیای مرحله که همین چندی پیش اعدام شد یا از دنیای آقایان مشاهیر فوتبال که براحتی تبرئه شدند و زن بینوای دیگری را بیای چوبه دار روانه می کنند. از دنیای عاطفه ۱۶ ساله یا از دنیای کسانی که او را محکوم کردند. از دنیای میلیونها زن که از فردای انقلاب بخاطر زن بودن مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفتند و ۳۰ سال است برای حق ابتدائی انتخاب پوشش مقاومت و اعتراض میکنند، یا از دنیای دیگری.

رژیم ایران بالای جان همه ی مردم اعم از زن و مرد است. این رژیم کل جامعه را به بند کشیده و مورد استثمار و ستم قرار میدهد. در عین حال این

ولی زنان نه، معنای این استقلال نیز مشخص نیست. چرا باید ۸ مارس همگام با تشکلات کارگری جلو برود اما عکس آن صادق نیست. آقای سهرابی بهتر بود اینرا روشن می کردند که چرا زنان در معرض توهین و تحقیر دائم جامعه مردسالار منجمله کارگران مرد (و نه فقط کارفرمایان آنگونه که ایشان می گویند) قرار دارند و نقش شبکه سنت و مذهب و افکار مسلط در جامعه در این میان چه می باشد. برخلاف نسخه ای که آقای سهرابی برای ۸ مارس امسال می پیچند، فعالین ۸ مارس درعین حمایت و همبستگی با سایر جنبش های اجتماعی باید بروی موضوعات دیگری تاکید کنند. آنها بهر طریقی که ۸ مارس امسال را برگزار کنند باید رژیم جمهوری اسلامی و سیاست های زن ستیزانه آنها افشا کرده و توده های زن بیشتری را درگیر کنند. آنان باید خواستار لغو تمام قوانین شریعت و قوانین تبعیض آلود ضد زن باشند. چون این قوانین انعکاسی از مناسبات قدرت و مناسبات تولیدی جامعه اند که زنان کارگر (ولی نه فقط آنها) بزرگترین قربانیان آن هستند. آنان باید بهر طریقی که ممکن است راهکارهای ریشه ای برای رهایی زنان را ترویج کنند و آنها به میان مردم ببرند؛ و باید موانعی که در این راه موجود است، منجمله دیدگاه و عملکردهای مردسالارانه ای که مدعی سوسیالیسم هستند، را بدرستی شناسائی کرده و مروج دیدگاه رهاییبخش در این زمینه باشند. آنها باید بروی ضرورت داشتن تشکیلات مستقل زنان پافشاری کنند و پارامترهای سیاسی این استقلال را مشخص کنند. یعنی مستقل از ایدئولوژی و سیاست های جمهوری اسلامی و مستقل از طرح و نقشه های قدرت های بزرگ سرمایه داری.

در میان همه ی ناروشنی ها اما یک چیز روشن است. در این کشور پیشرفت و سوسیالیسمی در کار نخواهد بود مگر اینکه از مساله ستم بر زن و راه رهایی زنان درکی درست تبیین شده باشد و بر مبنای آن عمل شود. $\frac{3}{4}$

یک رژیم مذهبی است. برجسته ترین ویژگی این حکومت که او را از دیگر حکومت های استثمارگر اما غیرمذهبی متمایز می کند، غلظت و شدت ضد زن بودن این رژیم است. در اینجا ما با **قوانین ویژه ی ضد زن و با مجازات های ویژه ی زنان** روبرو هستیم. مکتوب و تدوین شده و قابل اجرا در هر موقعیت. اخیرا پدری دختر خودش را در زاهدان سنگسار کرد. بگذارید ببینیم قانون و احکام در اینمورد چگونه به اجرا در میآید. اما از نظر قوانین شرع که نوشته و نانوشته در این مملکت قوانین جاری است، آن پدر مجاز به چنین عملی بود. حتما اگر نیم نگاهی به صفحه ی حوادث روزنامه ها ببیندازید متوجه تکرار تلخ چنین اعمالی خواهید شد. بنابراین اصرار آقای سهرابی در مورد اینکه "همه بدون تبعیض محاکمه و دادگاهی می شوند" بسیار سوال برانگیز است. و تاریخ و تجربه نشان داده این گونه جنسیت زدائی ها (تحت عنوان همه)، فقط در خدمت حفظ و بازتولید نظام مردسالاری قرار گرفته است. حال چه شخص به آن آگاه باشد چه نباشد.

آقای سهرابی در انتهای نوشته ی خود به ارائه پیشنهاد و طرح برای ۸ مارس امسال پرداخته اند. ایشان در دنیای خویش اعلام کرده اند که امسال ۸ مارس باید حول مطالبات طبقاتی سازمان یابد و با «پخته گی لازم به ایجاد تشکلات توده ای طبقاتی، جدای از جنسیت و ملیت تنها بر اساس مصالح و منافع و دید طبقاتی و همسو و هم گام با تشکلات کارگری حضور هر چه گسترده تری از زنان و مردان برابری خواه.... با داشتن استراتژی و آلترناتیو طبقاتی و با شناخت معضلات و بر اساس سبک کار مشخص، به کاری عملی و پراتیک شده ای دست» بزند.

اینکه درک این آقا از استراتژی و آلترناتیو انقلابی چیست را خودشان روشن کنند. اما معلوم نیست چرا کارگران باید خواهان تشکلات مستقل خود باشند

حجاب، این مظهر اسارت زنان را به آتش بکشید!

خانه، محروم کردن دختران نوجوان از مناسبات اجتماعی با دوستان و محروم شدن بیشتر آنان پس از ازدواج از داشتن مناسبات اجتماعی، تلاش به دلیل کردن زنان و تبدیلیش به کودک بزرگی که از ورود به جامعه و انجام هرگونه عمل و فکر مستقل وحشت داشته باشند، هتک حرمت به زنان هنرمند و فعال، کتک زدن، تجاوز، کشتن زن توسط شوهر، سنگسار کردن، دستگیری و شلاق زدن او بخاطر زن بودن، آزادی پدر در فروش دخترکان خردسال خود، همه اشکال بیرحمانه و دهشتناک زن ستیزی است که از تمام روزنه های جامعه ما بیرون میزند. زن ستیزی بطور سیستماتیک توسط جمهوری اسلامی در جامعه و در میان مردان تشویق میشود و در بالاترین سطوح حکومتی برای آن طرح ریزی میشود. زرادخانه زن ستیزی جمهوری اسلامی رنگارنگ و وسیع است. اما از همان ابتدا، اجباری و فراگیر کردن حجاب نقشی مرکزی در این کارزار بی وقفه بیست ساله داشته است.

حجاب

به جرات میتوان گفت که بخش عظیمی از سنن، یعنی ارزشها و باورهای پوسیده عهد عتیق که در جامعه ما مسلط است، بیشتر از همه جا در مورد زنان نظم و انسجام یافته است. ارزشها و سننی که زن را در موقعیت محروم و پست اجتماعی قرار میدهد، محور اخلاقیات اسلامی را در جامعه ما تشکیل میدهد. ارزشها و آداب اجتماعی پدیده های ماورا طبقاتی و بدون خصلت طبقاتی نیستند. اینها پدیده های "طبیعی" و "ذاتی" نیستند. **این ها مظاهر قدرت اقتصادی و سیاسی یک طبقه معین هستند؛** و اجرای آنها به محکم تر شدن قدرت اقتصادی و سیاسی آن طبقه معین خدمت میکند. بهمین دلیل طبقه ای که در قدرت است بشدت از آنها حفاظت میکند و به قوه زور و تبلیغات مردم را به اجرای آنها وادار میکند.

حجاب یکی از آن سنن است که دنیائی از مفاهیم اجتماعی در نهمان دارد. در جوامع اسلامی، حجاب یکی از مظاهر جامعه نیمه فئودالی پدرسالار است و نقش مهمی در حفظ مناسبات نیمه فئودالی بازی میکند. این درست است که در جمهوری اسلامی حجاب اجباری شد. اما در زمان شاه نیز حجاب همین خصلت و همین نقش را داشت. در زمان شاه، پدر و شوهر و برادر (بطور کل

مقاله زیر اولین بار در "حقیقت" شماره ۳۲ (دوره دوم - فروردین ۱۳۷۹) منتشر شد. به دلیل اهمیت مقاله بار دیگر اقدام به نشر آن می کنیم. تمام تاریخ های متن مربوط به همان زمان است و در آن ها تغییری داده نشده است - حقیقت

جایگاه حجاب در سرکوب زنان

هشتم مارس (۱۷ اسفند ماه) امسال، ۲۱ سال از روزی که خمینی با اجباری کردن حجاب اسلامی دستور حمله به زنان را صادر کرد می گذرد. هنوز چند هفته از سرنگونی رژیم شاه و قیام ۲۲ بهمن نمی گذشت که خمینی فتوای ارتجاعی خود را صادر کرد. اما این فتوا با تودهنی محکم زنان روبرو شد. زنان کارگر و کارمند، دانشجویان و دانش آموزان در خیابانهای تهران به تظاهرات زد و خورد با حزب الله تازه بقدرت رسیده پرداختند. خمینی مجبور شد فتوای خود را پس بگیرد. هشت مارس امسال بیست و یکمین سالگرد این پیروزی است؛ سالگرد اولین پیروزی مهم در مبارزه زنان علیه جمهوری اسلامی. مبارزه جسورانه، بی باکانه و متحدانه زنان عامل تعیین کننده ای در کسب آن پیروزی بود.

اما اهمیت حجاب از نظر ارتجاع اسلامی حاکم بر ایران چه بود و چیست؟ و در مقابل، چرا مبارزه قاطع برای لغو حجاب اجباری از اهمیت بسیاری در مبارزه کنونی زنان در راه کسب رهایی برخوردار است؟ اجباری کردن حجاب یک حلقه از تهاجم همه جانبه جمهوری اسلامی به زنان و حقوق اولیه آنان بود. اجباری کردن حجاب اسلامی، اولین گام جمهوری اسلامی در محکم کردن غل و زنجیرهای سنتی زنان و تشدید موقعیت نیمه بردگی زنان بود. این حمله با حملات دیگر کامل شد: تصویب یک سلسله قوانین اسارت بار علیه زنان، ایجاد گشتهای پلیسی حفاظت از ناموس و حجاب، دستگیری و اعدام هزاران زن فعال سیاسی، تبلیغات و جو سازی بی وقفه علیه آزادی زنان. امروز، قانون اساسی جمهوری اسلامی و قوانین مدنی و دینی، زنان را از کوچکترین حق تعیین سرنوشت خویش محروم میکنند. چادر کردن به سر زنان، تحقیر آنان بدلیل زن بودن، تعلیم آنان به اینکه از بدنشان شرمگین باشند و آنها در کیسه بیوشاند، از فعل و انفعالات بیولوژیکشان شرم کنند و آنها پنهان کنند، حبس کردن آنان در

است. جمهوری اسلامی باید این نیمی از جمعیت را مطیع نگاه دارد تا بتواند کل جامعه را مطیع نگاه دارد. اگر چار دیواری خانه و مرد خانه دیگر نمیتواند زن را مطیع نگاه دارد و این ها به صحنه جامعه کشانده شده اند پس باید در صحنه جامعه پدرسالار بزرگ یعنی دولت، طرح و برنامه مشخصی برای مطیع نگاه داشتن او داشته باشد. چادر به سر کردن، در ملا عام نخندیدن، با مرد تماس نگرفتن، حتی جدا کردن صندلیهای اتوبوس، کلاسهای درس دانشگاه و غیره همه و همه برای تحکیم ارزشها و اخلاقیهای سنتی است برای مطیع نگاه داشتن زن که یک جنبه حیاتی از ساختار قدرت طبقاتی در ایران است. نه فقط در ایران، بلکه در کلیه جوامع مبتنی بر مالکیت خصوصی، تبعیت زن از پدر و شوهر و بطور کل زن از مرد، یک جنبه حیاتی از ساختار قدرت اقتصادی و سیاسی است. این تبعیت برای تضمین تبعیت کلیه آحاد جامعه از "خدا"ی قدرت اقتصادی و سیاسی، کلیدی است.

هدف از تحمیل حجاب بر زنان چیست؟ همان هدفی است که از تجاوز به زنان زندانی سیاسی برای درهم شکستن و مطیع کردنشان دنبال میشود. حجاب، با شخصیت زن همان کاری رامیکند که وقتی وی را بدون رضایت و آگاهی به مردی شوهر میدهند؛ همان کاری را میکند که تاخت زدن زنان میان طایفه ها و خانواده ها؛ همان کاری را میکند که رد و بدل کردن زنان میان خانواده های قدرتمند حاکم. همان کاری را که آزار جنسی زنان توسط مردان در محل کار. اینها همه برای تثبیت **مناسبات قدرت** در جامعه است. برای نشان دادن آن است که کی حاکم است و کی محکوم و برای سر جای خود نشانیدن محکوم است؛ برای نشان دادن سلطه مالکیت خصوصی است؛ برای تثبیت سلطه طبقات است؛ برای تثبیت سلطه مرد بر زن است. سلطه گری مرد بر زن، یک پدیده اجتماعی ماورا طبقاتی نیست. سلطه گری مرد بر زن، از ستونهای قدرت اجتماعی طبقات استثمارگر و دولتهای مرتجع است. و سلطه گری مرد بر زن حتی در میان کارگران، قدرت طبقات استثمارگر و دولت آنان را تحکیم میکند.

حجاب با زنان همان کاری را میکند که نماز و دعا با کلیه ستمدیدگان میکند. یعنی تمرینی روزمره است برای عادت کردن به عبودیت و اطاعت. در حالیکه ستمدیدگان برای رهائی خود نیاز به روحیه شورش و طغیان دارند و نه اطاعت. زن با چادر به سر کردن خود را عادت میدهد که از مردانی که صاحب وی هستند اطاعت کند، تابع جامعه پدرسالار مستبد شود. زن با تمرین اطاعت از مرد خانه در واقع به تمرین اطاعت از حکومت و تن دادن به اشکال گوناگون بردگی میپردازد. طبقات حاکمه برای زنان در خارج از خانه نامنی ایجاد میکنند و به مردان نیز یاد میدهند که در خیابانها برای زنان نامنی ایجاد کنند تا زنان با میل حجاب سر کنند و فکر کنند که بخاطر خودشان دارند حجاب سر میکنند. وقتی جمهوری اسلامی به زن میگوید: "خواهر حجابت را رعایت کن" منظور آن است که "خواهر حاکمیت مرا رعایت کن"، "حاکمیت مردان بر زنان را رعایت کن". حجاب یک نقش اجتماعی بزرگ بازی میکند، نقشی که مستقیماً در ارتباط با قدرت سیاسی و اقتصادی است. حجاب با هیچ کردن زنان آنان را وادار به گردن گذاردن به این حاکمیتها میکند. چادر نقش خرد کننده شخصیت، درهم شکستن حس غرور و سربلندی، بزدل کردن زن را بازی میکند. وقتی که به زن آموخته شود که شکل بدنش را بیوشاند و از آن شرم کند بالاجبار یاد میگیرد که جرات فکر کردن و دست زدن به کارهای بزرگتر را هم نکند و به این ترتیب موجودی عقب مانده میماند. و با عقب مانده نگاه داشتن زنان ثبات نظم سیاسی حاکم تضمین میشود. از زنان کارگر، کارگرانی مطیع درست میکند. حجاب از کودکی همان کاری را با روح و مغز زنان میکند که چار دیواری محدود خانه. برای مطیع کردن زنان، زرادخانه نظام پدرسالاری جمهوری اسلامی تنها به حجاب اکتفا نمیکند، اما این یکی از سلاحهای مهم و موثرش میباشد. جمهوری اسلامی نقش حجاب را کارآمد تر از گذشته کرد و آنرا به مثابه یک نهاد ایدئولوژیک ثبت نمود.

جریانهای اسلامی خارج از جمهوری اسلامی مانند مجاهدین نیز حجاب کشیدن بر زن را به مثابه یکی از مشخصه های ایدئولوژیک خود تثبیت نموده اند. منشاء حجاب در قرآن است که میگوید زن باید هیکل خود را در کیسه کند و از برجستگیهای آن شرمگین باشد. در قرن حاضر جریانهای سیاسی مذهبی کشورهای اسلامی سعی کردند به حجاب رنگ و بوی ضداستعماری بدهند. بدون شک چادر عمیقاً سیاسی است اما در خدمت قدرت سیاسی طبقات بورژوا

خانواده پدرسالار) و فضای مردسالارانه جامعه با روشهای مستبدانه حجاب را به زنان تحمیل میکرد. در جمهوری اسلامی، نقش مستبدانه و رابطه ارباب - رعیتی میان مرد و زن تقویت شد. جمهوری اسلامی با تشدید نقش حجاب، قدرت سیاسی و اجتماعی خود را تحکیم کرد. مرد، با تحمیل حجاب بر زن، نقش اربابی خود را تضمین کرده و با اینکار استبداد قرون وسطائی و بطور کل ستمگری جامعه نیمه فئودالی را تقویت میکند.

حجاب یک عادت بی آزار رایج در میان مردم نیست، بلکه خصلت طبقاتی دارد. طبقات استثمارگر و دولت آنها از حجاب بعنوان یک اسلحه ایدئولوژیک برای تقویت حاکمیت خود استفاده میکنند. بنابراین، حجاب خصلت طبقاتی ارتجاعی دارد. هنگامیکه توده های تحت ستم و استثمار، کارگران و دهقانان و دیگر زنان زحمتکش از آن استفاده میکنند، بدون آنکه خودشان نسبت به آن آگاه باشند، به محکم شدن قدرت طبقات استثمارگر و ستمگر و دولت کمک میکنند.

حجاب، خود یک سمبل حفاظت از مالکیت خصوصی است. در جوامع پدرسالار (پاتریارکال)، یعنی کلیه جوامعی که در آنها مالکیت خصوصی مقدس است، زن بخشی از مایملک خصوصی مرد محسوب میشود. در جوامع ماقبل سرمایه داری شکل مالکیت بر زن اشکال بسیار واضحی داشت. برای اینکه مردی به حریم مالکیت خصوصی مرد دیگری تجاوز نکند، زنان در اندرونی نهاده میشدند. تا همین پنجاه سال پیش، در اندرونی نگاه داشتن زنان شهری در ایران رایج بود. با گذشت زمان و با تغییر و تحول در ساختار اقتصادی و سیاسی جامعه در چنین رفتاری نیز تعدیل ایجاد شده است. اما بوغ اسارت به اشکال گوناگون به گردن زنان انداخته میشود. اکنون که تحولات اقتصادی و اجتماعی زن را به بیرون از اندرون کشانده، حجاب یکی از آن حصارهایی است که مالکیت خصوصی مرد را تضمین میکند. به عبارت دیگر چادر یا حجاب بطور کل، تنها یک پوشش نیست بلکه نشانه ای برجسته از **مناسبات اجتماعی و مناسبات قدرت** در جامعه است و برای تقویت این مناسبات بکار میرود.

اینکه جمهوری اسلامی به تحمیل حجاب اسلامی پرداخت، تنها نشانه نیازهای خاص این رژیم برای تثبیت شکل تئوکراتیک حکومت خود نبود. هیئت حاکمه ایران نیاز داشت در شرایطی که با رشد سرمایه داری، در مناسبات فئودالی تغییرات مهمی بوجود آمده است، با وقوع انقلاب تغییرات شگرفی در توده های مردم ایجاد شده است، سلطه ایدئولوژیک خود را حفظ کند. در سالهای پس از جنگ جهانی دوم تغییرات عمیقی در ساختار اقتصادی جامعه بوجود آمد که در نتیجه آن بخش بزرگی از زنان به عرصه کار بیرون از خانه کشانده شدند. این تحولات که موجب تغییرات مهمی در جای زن در جامعه بطور کل شده است، آداب و سنتی را که جای زن را محدود به خانه و خانواده میکند زیر ضرب قرار داده است. و همراه با این تغییرات در رفتار و انتظارات زنان تغییرات مهمی صورت گرفته است. و بر مناسبات سنتی میان زن و مرد در خانه و بطور کلی بر بافت مناسبات اجتماعی فشار آورده است. امواج انقلابی اواخر دهه ۱۳۵۰ و شرکت گسترده و فعال زنان در آن ضربات دیگری بر این بافت سنتی بود. تبدیل شدن زنان به نیروی سیاسی مهمی در عرصه سیاسی جامعه که در جریان انقلاب ایران عیان شد، تعداد زندانیان سیاسی زن، شرکت زنان در ساختار سازمانهای سیاسی رژیم و اپوزیسیون رژیم، بالا رفتن درصد طلاق، نشانه های این تغییرات است. این تحولات بحرانهای اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک دولت نیمه فئودال نیمه مستعمره را تشدید میکند. کارکرد پر هرج و مرج سرمایه داری بین المللی موجب کشیده شدن هر چه بیشتر زنان به صحنه اقتصادی میشود منجمله در ایران میشود. طبقات بورژوا ملاک حاکم در جمهوری اسلامی نه قادرند این نیروی کار را به درون خانه ها برانند و نه به نفعشان است. اما از سوی دیگر این تحولات انسجام نظام پدرسالاری و سلطه ایدئولوژیک آنها را تهدید میکند. کوچکترین حرکت هر زنی برای در دست گرفتن سرنوشت خود تهدیدی برای این نظام است. برای حل این تناقضات آنها دست به تشدید ابزارهای زن ستیز در جامعه زدند. چادر و تضمین به سر کردن آن توسط نیروهای سرکوبگر دولت در واقع تلاشی است برای "درجای خود" نگه داشتن این نیمی از جمعیت در شرایطی که کارکرد نظام اقتصادی جایجائیهای عظیمی را در این جمعیت بوجود میآورد: از روستا به شهر، از خانه به خیابان. چادر برای تضمین و تقویت ارزشها و اخلاقیات سنتی است که همراه با این تغییر و تحولات و همچنین تحت ضربات مبارزات انقلابی در جامعه ما تضعیف شده

اوج اطاعت برده وار است که یک نفر خودش آگاهانه زنجیرهای تبعیت را به گردن بیاورد. مجاهدین برای تخفیف این تناقض میگویند حجابی که بر سر زنان مجاهد است، انتخاب شخصی هر زن مجاهد است! خیر! حجاب، این سمبل بردگی زن، بخشی از هویت ایدئولوژیک مجاهدین است. قرآن شالوده نگرش مجاهدین به جهان و برنامه سیاسی و اجتماعی آنان است. و قرآن یک اثر تئوریک است که مناسبات اجتماعی مربوط به یک جامعه مشخص را تدوین کرده، به نظم کشیده و رسمیت داده است. این رشته مناسبات اجتماعی تبیین شده در قرآن مربوط به جوامع مبتنی بر مالکیت خصوصی و پدرسالار ما قبل سرمایه داری است. از طریق این کتاب، جامعه پاتریارکال هزار و چهارصد سال پیش، "جایگاه زن" در جامعه را تعریف کرده و حصار را در مورد اینکه زن چه میتواند بکند و چه نمیتواند، کشیده است. در مورد مالکیت خصوصی و زنان قرآن آنچنان صریح است و چنان چارچوبه های محکمی را گذارده که بهیچوجه رفرم پذیر نیست. و برای اصلاح آن تنها باید آنرا به موزه عهد عتیق سپرد. مبارزه علیه طبقات ارتجاعی حاکم جدا از مبارزه علیه ارزشها و سنن آنان نیست. مبارزه زنان در پاره کردن کلیه زنجیرهای سنت نقش تعیین کننده ای در بیداری همه محرومان جامعه بازی میکند. مبارزه علیه حجاب اجباری بطور قطع مقام مهمی را در کل این مبارزه دارد. جان زنان از اینهمه ستم به لب رسیده است. و خشم آنان چون گدازه های آتشفشان میتواند نظام منغور جمهوری اسلامی را بسوزاند و خاکستر کند و راه را برای ایجاد جامعه ای نوین بگشاید.

3/4

ملاک کشورهای تحت سلطه است و نه در خدمت سیاست ضد استعماری. و تجربه نیز نشان داد که کلیه رژیمهایی که با فریبکاری ضد استعماری و ضد امپریالیستی سعی کردند به حجاب مشروعیت بدهند، خودشان تا مغز استخوان وابسته به امپریالیسم شدند. جمهوری اسلامی آخرین نمونه است.

در سازمان مجاهدین نیز با وجود شرکت گسترده زنان در امور سیاست و در ساختار سازمانی، حجاب و دیگر سنن همین نقش را بازی میکنند. حجاب و پوشش گل و گشاد زنان بخش مهمی از ایدئولوژی این سازمان را تشکیل میدهد و در کل بهمان دلایل فوق. حجاب، عبادت، جدا نشستن زنان و مردان در سالنهای جمعی، "حلال" کردن رهبر زن و مردشان در شرایطی که مجبور بودند کار مشترک دو بدو کنند. اینها همه و همه در خدمت به حفظ مناسبات پدرسالاری در شرایطی است که مصلحتهای گوناگون سیاسی این جریان را وادار میکند که به زنان اتکا گسترده کند، و برای کشیدن نیروی زنان در جامعه سرمایه گذاری کند. چادر به سر کردن زنان مجاهد یک امری ظاهری یا غیر مهم نیست. این سمبل حاکمیت ایدئولوژی پدرسالاری در سازمان مجاهدین است. و اگر کلیه اعضا این سازمان نیز زن بودند در این مسئله ذره ای تفاوت نمیکرد. اتفاقاً زنان حامی پدرسالاری بهتر میتوانند این مناسبات اجتماعی را در جامعه تقویت کنند. چرا که عده ای زن این زنجیر را بدست و پای زنان جامعه میبندند و بعد به زنان القاء میکنند که این زنجیر نیست بلکه سرچشمه "رهائی" است. تبدیل کردن زنان به مجریان ایدئولوژی پدرسالاری برای این ایدئولوژی آبرو میخرد و بطرز پیچیده تری ایدئولوژی "اطاعت" را تقویت میکند. این دیگر

چیان چین بلند پروازی های انقلابی یک رهبر کمونیست



مقدمه

چیان چین

بلند پروازی های انقلابی یک رهبر کمونیست

چیان چین، در دهسال آخر حاکمیت سوسیالیستی در چین (از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶) یکی از رهبران برجسته حزب کمونیست چین بود. مائوتسه دون، رهبر بزرگ انقلاب سوسیالیستی چین و جنبش کمونیستی بین المللی، همسر وی بود. چیان چین به مدت پانزده سال زندانی رویونیستهای بود که بسال ۱۹۷۶ قدرت را در چین غصب و سرمایه داری را در آنجا احیاء کردند. او در چنگال خونبار همین فرومایگان بود که در چهاردهم ماه مه ۱۹۹۱ بطرز مشکوکی جان سپرد. با مرگ رفیق چیان چین، پرولتاریای بین المللی یکی از بهترین رهبرانش را از دست داد.

پس از مرگ مائوتسه دون، جناح بورژوائی حزب کمونیست چین که خواهان احیای سرمایه داری در چین سوسیالیستی بود دست به کودتا زده و رهبران مائونیست را دستگیر و آنان را در مقیاس توده ای سرکوب کرد. چیان چین نیز به همراه دیگر رهبران برجسته حزب کمونیست، رفقائی مانند چن چیانو، دستگیر شد. بورژواهای درون حزب کمونیست، در هر تندپیچ مبارزه طبقاتی مترصد آن بودند که خط انقلابی مائو را درهم شکسته، سرمایه داری را احیاء کرده و بار دیگر چین را برده سرمایه داری جهانی کنند. پس متعاقب مرگ مائو متحد شدند و فاصله کمتر از یکماه از آن تاریخ، به دستگیری چیان چین و پیروان جناح چپ پرداختند. سرکوب مائونیستها نقطه آغاز احیای سرمایه داری در چین سوسیالیستی بود. امروز چین، تبدیل به مرکز تولیدی اقتصاد جهانی سرمایه داری و مشقت خانه صدها میلیون کارگر شده است و ذره ای از گذشته سوسیالیستی در آن بر جای نمانده است بجز نام "حزب کمونیست". احیای روابط سرمایه داری دروازه ها را بروی احیای تمام روابط اجتماعی ستم گرانه بخصوص ستم بر زن باز کرده است.

برای کسانی که جرات دارند رویای انقلاب در سر پیروانند (و مهمتر از آن، برای کسانی که جرات عملی کردن آن را دارند) چیان چین مظهر قدرتمندی بود که بی محابا به هر آنچه کهنه و پوسیده است حمله میکرد، جسورانه راه

ایجاد نو را ترسیم مینمود و از میان کلیه تندپیچهای سخت، و گاه خونین، راهگشای تولد نظم اجتماعی نوین می شد.

زندگینامه وی را که برای اولین بار در مجله جهانی برای فتح شماره ۱۹ (سال ۱۳۷۲) بقلم صفیه رایان منتشر شد، می توانید در تارنمای سرداران بخوانید. در زیر قسمت کوتاهی از جوانی و قسمت بلندی از آخرین روزهای زندگی او در زندان را می خوانید:

شورشگری سنت شکن

هنگامی که چیان چین دختر جوانی بود، تن به بستن پاهایش نداد (در چین کهن پاهای دختران جوان را می بستند تا ظریف و کوچک بماند. این یکی از مظاهر مهم زیبایی زنان محسوب میشد - توضیح مترجم) او از همان زمان

برخی سخنان مائو دست به یک کودتای ضد کمونیستی بزند و در عین حال به او اطمینان خاطر داده بود که اگر راستها چنین کنند هرگز روی آرامش بخود نخواهند دید. در واقع بسیاری میدانستند که این پایان انقلاب است و ماهیت واقعی رگبار تبلیغات سیاسی را درک میکردند. بدین خاطر است که کودتا زیر برق لوله تفنگها ارائه شد - انگار که برای روشن کردن یکی دیگر از نظرات مهم مائو. رسانه های گروهی اعلام کردند که گروه چهار نفره "روزیونیستهای راست واقعی" بودند؛ اینکه آنها، بویژه چیان چین، از مرتدین گومیندانی بودند؛ و اینکه آنها همراه با شمار وسیعی از رفقایشان در واقع دشمنان مائو بودند! حتی چنین ادعا شد که اگر خود مائو زنده میبود از سرکوب این "ضد انقلابیون" حمایت مینمود. سطح سیاسی نازل دشمنهای کودتاگران، نشانگر درجه گیجی شان بود؛ آنها که عاجزانه برای تحکیم قدرتشان تلاش میکردند، بسرعت آنرا با پست ترین سطح ممکن - یعنی سطح مستهجن - از کارزار فحش کامل کردند که مملو بود از اعجاب انگیزترین افتراهای شخصی که در مخیله اشان می گنجید و همچنین وقایع بی اهمیتی که با اغراق آنها را به حد افسانه های تخیلی جنون آمیز رسانده بودند.

این کنفوسیوسی های امروزی که همزمان تلاش میکردند بوسیله کارخانه شایعه سازی زنجیرهای سنت را محکم کنند، تصمیم گرفتند زن را قربانی کنند. چیان چین را، او بعنوان همسر مائو نیز می بایست محاکمه می شد. او مسئول تمامی "بلاهای" که از عهد قدیم تا کنون بر سر چین نازل شده (بویژه آنچه طی انقلاب فرهنگی بر چین گذشت) شناخته شده و بخاطرش تنبیه میشد. البته برای رهروان سرمایه داری بدترین این "بلاها" آن بود که مجبور شدند قریب به سی سال تحمل کنند و ببینند که مائو توده ها را در انقلابی کردن جامعه ای که اینها میخواستند از قبیلش ثروتمند شوند، رهبری کند و نتوانستند زودتر از اینها مائو و رفقای انقلابیش را از قدرت برانند.

با وجود اینگونه تبلیغات مردم به طرق مختلف مقاومت کردند. یکی از اتهامات اصلی در "محکمه" تاریخی ۸۱-۱۹۸۰ طراحی یک قیام مسلحانه در شانگهای علیه کودتا بود.

چیان چین و رفیق وی چان چون چیاو به مدت چهار سال بدون هیچ اتهامی زندانی شدند. روزنامه های هنگ کنگ ادعا می کنند که هواکوفن دو سال تلاش کرد تا او را به توبه وادار سازد - کاری که چیان چین آنرا به تمسخر میگرفت: "اگر جرات داری آزاد کن!".

او طی دفاعیه ۱۸۱ صفحه ای، روزیونیستها را با استفاده از اعلام جرمهای خودشان مورد حمله قرار داد...

"شما اکنون قدرت دارید بنابراین میتوانید بسادگی هر کس را متهم به جرم بکنید و مدارک و شواهد جعلی هم در تایید اتهامات ارائه دهید. اما اگر فکر می کنید که میتوانید مردم چین و جهان را فریب دهید، کاملاً در اشتباهید. این من نیستم که محاکمه میشوم، بلکه دارودسته حقیر شما است که در دادگاه تاریخ محاکمه میشود".

و این دقیقاً همان چیزی است که شهادت وی در دادگاه انجام داد. این دادگاه در ۲۰ نوامبر ۱۹۸۰ آغاز شد و تا ژانویه ۱۹۸۱ بطول انجامید. برخلاف "وان هون ون" و "یائو ون یوان" (که به امید مجازات سبکتر تمامی اتهامات را پذیرفته و توبه کردند) چان چون چیاو مبارزه جویانه سکوت کرد (بجز زمانی که اتهامات را رد کرد) و از برسمیت شناختن دادگاه سر باز زد - دادگاهی با ۳۵ قاضی، حضار مسخره و دستچین شده، و پخش تلویزیونی. چیان چیان جلدانش را تحقیر کرده و آتش حملات بازجویی ها را جسورانه به خودش بازگرداند: "بسیاری از اعضای همین دادگاه از جمله رئیس شما "چیان هوا" در آنروزها در انتقاد از لیوشائوچی از یکدیگر گوی سبقت می ربودند. اگر من گناهکارم، پس شما چه هستید؟"

او بروشنی پیوند میان اعمال خودش و خط انقلابی مائو را رسم کرد و دهان قاضی را بست. البته قاضی که نمی توانست خلاف این بحث را ثابت کند، تنها یک جمله را تکرار میکرد: "خفه شو!" و چیان چین پاسخ میداد: "اگر قرار است نگذارید حرفم را بزنم، پس چرا یک مجسمه گلین بودا را بجای من نمی نشانید و محاکمه نمی کنید. من ۳۸ سال همسر صدر مائو بودم... من خط مائو و حزب را دنبال کردم. آنچه شما اکنون از یک بیوه میخواهید اینست که دین همسرش را بپردازد. بسیار خوب بشما میگویم که خوشحال و مفتخرم از اینکه دین صدر

یک شورشگر بود. چیان چین در کشوری بزرگ شد که توسط قدرتهای امپریالیستی تقسیم شده بود؛ طی روزهای فقر دهشتناک که بقول مائو "درختان نیز چون مردم برهنه بودند زیرا مردم برگها را میخوردند" و تحت شرایط ستم فئودالی که "زنان دهقان آرزو داشتند بمیرند و اینبار در کالبد سگ تناسخ یابند تا رنج کمتری متحمل شوند".

چیان چین که در کودکی لی چین نام داشت بسال ۱۹۱۴ در خانواده صنعتگر فقیری در استان شانتون که تحت اشغال آلمانی ها بود دنیا آمد. این استان طی جنگ جهانی اول بعنوان سرپلی برای دسترسی به کل سرزمین چین به تصرف ژاپنی ها درآمد. پدر وی که چرخ ارابه می ساخت داغ مسکنش را بر سر زن و فرزند خالی میکرد. از همین رو بود که همسرش او را رها کرده و در خانه مالکی به کلفتی پرداخت. چیان چین بیاد می آورد که غالباً گرسنه بود، اما از بسیاری کودکان دیگر خوشبخت تر بود زیرا شانس مدرسه رفتن داشت. چیان چین یکبار در مصاحبه ای گفت که در دبستان بیش از هر چیز از درس "خودسازی طبق اخلاق کنفوسیوسی" (یا چگونگی اطاعت از آئوریته) متنفر بود و بخاطر گوش ندادن به درس کتک می خورد. او بیاد می آورد که چگونه صحنه کله های قطع شده و آویزان بدهکاران او را دچار تهوع میکرد و چگونه صدای تیرباران دزدان مواد خوراکی در گوشهای جوانش زنگ میزد.

چیان چین در سن پانزده سالگی هنگامی که وارد یک مدرسه تجربی تئاتر شد، به هنر بازیگری علاقه پیدا کرد. او در این مدرسه دولتی تنها به این دلیل توانست ثبت نام کند که به تعداد کافی دختر متقاضی وجود نداشت. طولی نکشید که این مدرسه تحت فشار ارتش یکی از جنگسالاران که در شهر تسینان مستقر شده بود تعطیل شد. او و برخی شاگردان و آموزگاران مدرسه بعنوان یک گروه تئاتر سیار به پکن رفتند. در سپتامبر ۱۹۳۱ امپریالیستهای ژاپنی منطقه منچوری را اشغال کردند. این واقعه نخستین نقطه عطف سیاسی در زندگی چیان چین بود. او که از سنین جوانی از اشغال کشورش توسط بیگانگان متنفر بود اینبار تصمیم به یک موضعگیری گرفت. کمی بعد چیان چین به "اتحادیه تئاتریان چپ" در تسینائو که تحت رهبری حزب کمونیست بود پیوست. او در این شهر بعنوان کتابدار در دانشگاه مشغول کار شد و همانجا بود که آغاز به مطالعه آثار لنین کرد.

چیان چین به همراه سایر دوستانش "انجمن تئاتر سی" را بوجود آوردند. آنها به مناطق روستایی می رفتند و نمایشاتی در مورد مناطق "شورایی" ایجاد شده توسط ارتش سرخ و نیز در ضدیت با امپریالیسم ژاپن اجرا می کردند. آنها در مناطق روستایی فقری را کشف کردند که هرگز در شهر ندیده بودند و دریافتند که تفاوت میان اهداف نیروهای ناسیونالیست گومیندان و کمونیستها بهیچوجه مسئله ای آکادمیک نیست. چیان چین در عکس العمل به تجاوز ژاپن از خط مشی "مقاومت کامل" حمایت کرد و در محافل دانشگاهی پیرامون خود، بعنوان عنصری "در دسر آفرین" شناخته شد.

چیان چین فقط هشت سال تحصیلات رسمی داشت (پنج سال ابتدائی و سه سال متوسطه) ولی در کلاس درسهای مورد علاقه اش در دانشگاه شرکت میکرد. همانطور که خودش توضیح میدهد، بیشترین چیزها را در "مدرسه جامعه" آموخت. یعنی با شرکت در مسائل اجتماعی از سال ۱۹۳۳ که به عضویت وی در حزب کمونیست انجامید. حزب کمونیست در آن زمان تشکیلاتی مخفی بود. چیان چین در دهه توفانی ۱۹۳۰ متوجه شد که انقلاب کردن بسیار مهمتر از شعر گفتن و مقاله نوشتن است.

.....

مرگ مائو و کودتای سرمایه داران

روز نهم سپتامبر ۱۹۷۶ مائوتسه دون درگذشت. در حالیکه توده های چین و همراه با میلیونها تن در سایر کشورهای جهان بخاطر این ضایعه گران به سوگ نشسته بودند، روزیونیستهای چین به وجد آمده و آماده گرفتن قدرت شدند. آنها با داشتن هواکوفن به عنوان جانشین "رسمی" مائو در رأس خود و بر پایه تکه های قدرتی که از گذشته به چنگ آورده بودند (از جمله درون نیروهای مسلح) قادر شدند بفاصله یک ماه پس از مرگ مائو یک کودتای نظامی سر هم کنند و گروه چهار نفره و هوادارانشان را دستگیر کنند. حاکمیت پرولتاریا در چین با پایانی ناگهانی و بیرحمانه روبرو شد، و اخطار سال ۱۹۶۶ مائو را مانند شیپور بیدار باش خشنی بیاد آورد - مائو به سال ۱۹۶۶ در نامه ای به چیان چین هشدار داده بود که ممکن است پس از مرگش جناح راست با استفاده از

مائو را بپردازم! او در یک لحظه مهیج این گفته معروف مائو را تکرار کرد که، انقلابیون واقعی نه اسیر خدایند و نه قانون. مقامات رسمی دیگر بیشتر از این تاب تحمل نداشتند. چیان چین در حالیکه بزور از سالن خارجش می‌روند فریاد زد: "شورش بر حق است! مرگ بر رویزیونیستها بسرکردگی دن سیاووپین! من آماده مرگ هستم!" رویزیونیستها که شوکه شده بودند، دادگاه فرمایشی خود را برای چند روز به تعویق انداختند تا تصمیم بگیرند که چه کنند.

حتی خود مرتجعین نیز تایید می‌کنند که اعمال چیان چین مردم سراسر چین و سایر نقاط را سخت تحت تاثیر قرار داد. در سراسر جهان، از سریلانکا (جائیکه سفارت چین مورد حمله واقع شد) تا آمریکا، و در پاریس و لندن تظاهرات و میتینگهای همبستگی برگزار شد. یک آگهی به امضاء دو هزار نفر در روزنامه فرانسوی "لوموند" تحت عنوان "چیان چین را نجات دهید" بچاپ رسید. جنبش بین المللی کمونیستی نیز گامی بلند به پیش برداشت. اولین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست برگزار شد و این بمعنای آغاز روند گردآوری مجدد مائونیستها سراسر جهان و کمک به پی ریزی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود که در سال ۱۹۸۴ تاسیس شد.

رژیم (دفتر سیاسی حزب دن سیاووپین) پیش از آنکه حکم مرگ چیان چین و چان چون چیائو را صادر کند، یک ماه بخود پیچید. رویزیونیستها مطمئن نبودند کدام یک بیشتر به آنها صدمه خواهد زد -- اعدام این دو انقلابی، یا زنده نگهداشتن آنها بعنوان مهمترین زندانیان سیاسی جهان. دو سال به آنها وقت دادند که به جرم خویش "اعتراف" کنند. وقتی چیان چین حکم مرگ را شنید، فریاد برآورد: "انقلاب کردن جرم نیست!"

چیان چین در زندان بسیار قدیمی "کوئین چن" زندانی شد و طی ۱۵ سال حبس اکثراً در سلول انفرادی بسر برد. زمانیکه چیان چین از همکاری با مقامات زندان امتناع می‌ورزید، جیره غذایی و نوبت ورزش از او دریغ میشد و یا مورد ضرب و شتم نگهبانان واقع میگردد. او در بیشتر این ۱۵ سال حق صحبت کردن بجز در موقع بازجویی نداشت. "لی نا" دخترش تنها کسی بود که اجازه داشت با وی ملاقات کند.

چیان چین در زندان نام خود را روی عروسکهایی که درست میکرد گلدوزی میکرد تا بدین ترتیب برای فروش "بلاستفاده" شوند. او از نوشتن انتقاد از خود ماهانه که از زندانیان خواسته می‌شد، خودداری میکرد. روزنامه نیویورک تایمز بسال ۱۹۸۳ گزارش داد که شعارهای چیان چین بر دیوارهای زندان، زندانیان را بمصاف میطلبید که اگر جرات دارند "سر از بدنش جدا کنند". تقاضای ملاقات وی با دن سیاووپین با پاسخ رد از سوی دن سیاووپین روبرو شد. چیان چین در زندان به نوشتن مقالات سیاسی در افشای رژیم رویزیونیستی می‌پرداخت. بنا به همان گزارش، او درخواست کرد نظراتش را طی یک مباحثه علنی در دوازدهمین کنگره حزب در تابستان ۱۹۸۲ ارائه دهد. حکم مرگ او در سال ۱۹۸۳ به حبس ابد تخفیف یافت. طبق برخی گزارشات، اعلامیه ای در خیابانهای پکن و شانتون در دفاع از انقلاب فرهنگی و محکومیت رهروان سرمایه داری صاحب قدرت پخش شد. گفته میشود که متن اعلامیه را چیان چین نوشته و به بیرون از زندان فرستاده است.

چیان چین را پس از پانزده سال حبس در سیاهچالهای رژیم چین، از ما ربودند. همینکه حکام پکن خبر درگذشت او را تا سه هفته بعد یعنی تا سالگرد قتل عام ۱۹۸۹ "تین آن مین" مخفی نگهداشتند، دست کتیفشان را در پشت این واقعه برملا میکنند. بعلاوه "خودکشی" اعلام کردن مرگ او بسیار مشکوک است. مزدوران رژیم سعی کردند با سرهم کردن مزخرفات کنفوسیوسی مانند اینکه در "آیین" کهن، خودکشی مظهر مقابله نهائی با حاکمیت است، دستان

خون آلودشان را ببوشانند.

لازم به گفتن نیست که این دستان کثیف، آلوده تر گشته و همه چیز دال بر آن است که چیان چین بدست آنها بقتل رسیده مگر آنکه خلافتش ثابت شود. او هرگز تسلیم شرایط سخت یا حملات شخصی نشد. همیشه جنگید تا موشهای کور حاکم بر چین امروز را به روشنائی روز بکشاند و مسئله پس گرفتن قدرت سیاسی را به دستور کار جامعه بدل کند. گزارشهای مربوط به "وصیتنامه" چیان چین (که ظاهراً رژیم سعی کرده وجودش را انکار نماید) حاکی از آنست که مسئله کسب قدرت بعنوان نکته کلیدی در آن مطرح شده است. طبق یک گزارش دیگر این وصیتنامه حکام چین را بخاطر قتل عام "تین آن مین" (میدان صلح آسمانی) تقبیح می‌کند و پیش بینی می‌نماید که عمر حاکمیتشان کوتاه خواهد بود.

بنا به گزارش منتشره در چندین نشریه هنگ کنگی، اساتید و دیگر ناظران امور چین، این ادعای حکام چین که چیان چین خودکشی کرده است را زیر سؤال برده اند. اولاً، "لی نا" دختر چیان چین با وی یک هفته پیش از مرگش ملاقات کرده و گزارش داده که مادرش تندرست است و نسبت به گذشته از روحیه بهتری برخوردار است (بخشاً بدان خاطر که او را به جای بزرگتری در زندان منتقل کرده بودند). ثانیاً، هر جنبش و حرکت چیان چین با تلویزیونهای مدار بسته زیر نظر بود. بنا بر همین منابع، او گفته که در صدد نوشتن زندگینامه خویش است و از اینکه مقامات خاطرات نوشته شده اش را ربوده اند، خشمگین است. این گزارشات همچنین به شعری اشاره دارند که اخیراً یکی از نگهبانان زندان برای چیان چین سروده بود. این مسئله آنقدر او را هیجان زده کرده که تصمیم گرفت با آن نگهبان مشترکاً کار کنند. مسئولین زندان پس از آگاهی از مسئله، نگهبان را اخراج کرده و به روستایش پس فرستادند.

زندگی چیان چین بیانگر اعتماد استراتژیک به توده ها، و حقانیت کامل و پیروزی نهایی آرمان کمونیستی است. زندگی چیان چین این حس را بر می‌انگیزد که او با تمام وجود میخواست پرولتاریا را بر صحنه تاریخ مسلط کند. اینکه هرکس در مواجهه با موانع و حتی شکستهای بزرگ چه برخوردی اتخاذ میکند و چه نقشی برمیگزید، میتواند ابعاد کیفی بیابد. اینکه آیا جنگ با دشمن و غلبه بر آن را یک مسیر تکاملی دراز مدت و مارپیچی می‌بینیم یا اینکه از دیدگاهی سازشکارانه جهت کسب برخی امتیازات خودپرستانه و فوری برای گریز از مرگ، شرایط سخت زندان و غیره به آن مینگریم، همگی بازتابی تعیین کننده از برخورد ما به علم و ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم است. برخورد و مسئولیت چیان چین در قبال توده های تحت ستم و انقلابی جهان و کلاً به ساختن تاریخ را مقایسه کنید با رفتار "وان هون ون" و "یانو ون یوان". آنها کسانی بودند که خدماتی به انقلاب فرهنگی کردند، اما هنگامیکه پایداری طبقاتی و خواست فداکاری آنها به بوته آزمایش نهاده شد، فرو ریختند و از نظر ایدئولوژیک خرد شدند.

دشمن، چیان چین را ملکه جاه طلب می‌خواند چرا که تقویت حاکمیت استبدادی خود را در گرو نابود کردن روحیه و خصوصیات قهرمانانه انقلابی می‌دید. جهانی بینی چیان چین با جهان بینی اجداد بورژوازی (و فئودالی) اینها کاملاً بیگانه بود. او به نیابت از سوی پرولتاریای بین المللی عمل میکرد و نه برای شخص خود. درست زمانی که یاس و ناامیدی ناشی از ضایعه عظیم واژگونی انقلاب در چین گسترش یافته بود، او بر تمامی نقشه های رویزیونیستها تف انداخت تا باد نخوتشان را خالی کند و پوشالی بودن اهدافشان را نشان دهد. صدای او پس از دادگاه بگوش می‌رسید که با اطمینان می‌گفت: "رسالت من ۳/۴ را به انجام رساندم!"

نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست- لنینیست- مائونیست)

صندوق پستی: POSTFACH 900211, 51112 KOLN, GERMANY

تارنمای حزب کمونیست (م ل م): www.sarbedaran.org ■ پست الکترونیکی: haghighat@sarbedaran.org

تارنمای سرویس خبری جهانی برای فتح: www.aworldtwin.org/wordpress